

سیری در تیانخ زبانه‌ها

و ادب ایرانی

بسیج از
استاد ممتاز

شورای عالی
مرکز مطالعات

۹

آموزش فرهنگ میهنی

سیری در تاریخ زبانها و ادب ایرانی

ذبیح الله صفا
استاد ممتاز دانشگاه تهران

شورای عالی فرهنگ و هنر
مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی

آموزش فرهنگ میهنی
چاپ زندگی ۳۰۴۳۸۳
تعداد ۱۰۰۰ نسخه
تهران — تیرماه ۲۵۳۵

توضیح و تذکار

بفرمان مطاع مبارك اعلی حضرت هما یون شاهنشاه آریامهر و بنا بر تصمیمات متخذه در ششمین و هفتمین کنفرانس ارزشیابی انقلاب آموزشی رامسر، مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی وابسته به شورای عالی فرهنگ و هنر مأموریت یافت که بعد از مطالعات و بررسیهای لازم در زمینه آموزش فرهنگ میهنی بتعیین میزان و برنامه مواد درسی در این راه پرداخته متون مسود و احتیاج را تهیه و تدوین نماید تا هم در نخستین سال دانشگاههای کشور مورد استفاده قرار گیرد و هم بتوان با استفاده از آنها در سطوح پایین تر آموزشی مطالب مسود لزوم را در تعلیم فرهنگ میهنی فراهم آورد. بر اثر مطالعات و بررسیهایی که انجام گرفت بیست و نه موضوع ذیل برای تهیه مطالب لازم در بیست و نه رساله مستقل انتخاب گردید که رساله حاضر یکی از آنهاست. بخواننده گرامی پیشنهاد می شود دهمه رسالاتی را که در این راه با شماره (۳۹) فراهم و بتدریج منتشر می شود نگهداری و بموقع بترتیب ذیل مرتب کند و در یک مجلد جمع نماید :

- ۱ - تاریخ شاهنشاهی ایران و مقام معنوی آن
- ۲ - پیوستگی آیین شاهنشاهی با زندگی و معتقدات ایرانیان
- ۳ - کوشش و جانبازی ایرانیان برای پاسداری آیین شاهنشاهی ایران
- ۴ - روستانشینی در ایران
- ۵ - زندگی روزمره ایرانیان در خلال روزگاران

- ۶ - نگاهی به تاریخ ایران
- ۷ - علل وزمیندهای پیروزیها و شکستهای ایرانیان
- ۸ - سیری در تاریخچه روابط ایران با جهان از آغاز تا امروز
- ۹ - فرهنگ ایران در برخورد با فرهنگهای دیگر
- ۱۰ - بزرگان ایران در دوره نخستین اسلام
- ۱۱ - سیر تاریخی واجتماعی شاهنشاهی ایران
- ۱۲ - مرزهای ایران در دوران تاریخ
- ۱۳ - ثروتها و برکتهای سرزمین ایران
- ۱۴ - سهم فرهنگ ایران در پیشرفت بشریت
- ۱۵ - استمرار فرهنگ ساسانی در دوران اسلامی، علل وعوامل آن
- ۱۶ - هنرهای ایرانی وآثار برجسته آن
- ۱۷ - آداب ورسوم ملی ایران
- ۱۸ - ایران امروز
- ۱۹ - خدمات دودمانهای شاهنشاهی ایران
- ۲۰ - سیری در تاریخ زبانها وادب ایرانی
- ۲۱ - همبستگی ویکانگی ملی ایرانیان
- ۲۲ - شناخت ملت ایران (تیره‌های ایرانی- خانواده وجامعه ایرانی)
- و ویژگیهای آن
- ۲۳ - تقدس سرزمین ایران درآیین ایرانی
- ۲۴ - بستر جغرافیایی تاریخ ایران
- ۲۵ - شناسایی سرزمین ایران باتوجه به زیباییها و ویژگیهای آن
- ۲۶ - پایتختها وشهرهای نامی وتاریخی ایران ونقش آنها در تاریخ و فرهنگ سرزمین ایران
- ۲۷ - پیوند زندگی وتاریخ وفرهنگ ایرانی با سرزمین ایران
- ۲۸ - ویژگیهای فرهنگ ایرانی وتأثیر آن در وحدت واستقلال ملی ایرانیان
- ۲۹ - جنبشها وفعالیتهای فکری ودینی ایرانیان
- ۳۰ - نظری بتاریخ حکمت وعلوم در ایران

نکته مهمی که باید درباره این رسالات بدان توجه داشت آنست که تهیه آنها بقصد آموزش فرهنگ میهنی انجام گرفته است نه بعنوان پژوهشی در این راه، زیرا بدیهی است که پژوهش در اینگونه مسائل هم نیازمند وقت و نیروی انسانی بیغتر است و هم نتایج آنها را نمی توان در صفحاتی چنین محدود گنجاند. این جزوهای تعلیمی در حقیقت بمنزله و طرح مطالب درباره آموزش فرهنگ میهنی، و بحثی مقدماتی راجع به آنهاست. درستست که بعضی از همکاران ارجمند در بحث خود از حدود طرح موضوع فراتر رفته و تاحدی در شرح مطالب بتفصیل گراییده اند، لیکن غالب همکاران دیگر حدود اختصار را در این راه نگاه داشته و جانب آنرا رعایت کرده اند تا کثرت تعداد صفحات، امر یادگیری را برای دانشجویان دشوار نسازد.

مقصود ما از طرح این مطالب در راه آموزش فرهنگ میهنی آنست که به اهل پژوهش و تحقیق، خاصه باستانی که عهده دار تدریس این مطالبند فرصتی داده شود تا موضوعات را بر حسب اطلاع خود مجدداً بررسی کنند و اگر نتایج بهتری از بررسی های خود یافتند آنرا بصورت جزوهای کاملتری عرضه دارند تا این موضوع بسیار تازه و جالب بتواند جای خود را چنانکه باید در میان مواد درسی دانشگاهی مایابد.

مطالبی که در رسالات حاضر جمع آمده چندان زیاد و دامنه بحث در آنها چنان وسیع است که متأسفانه نتوانستیم با همه کوششهای خود آنها را در صفحات محدود بگنجانیم، خاصه که مقصود ما در تهیه این جزوها طرح مطالب بود نه تدوین آنها بصورت کتابهای درسی موزج، بنابراین از استادان و معلمان ارجمند انتظار می رود که کیفیت تلخیص مطالب این رسالات را به دانشجویان بیاموزند و خود نیز من باب راهنمایی خلاصه هایی از آنها برای یادگیری دانشجویان ترتیب دهند تا مقصود از شناخت فرهنگ میهنی در آموزش عالی بهتر و سریعتر حاصل گردد.

مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی

شورای عالی فرهنگ و هنر

سیری در تاریخ زبانها
و ادب ایرانی

۱- آغاز سخن

مقصود ما از تدوین این رساله مطالعه کوتاهی است دربارهٔ زبانهای ایرانی و سیر کلی در جریانهای ادبی ایران. پیش از آنکه کار خود را دربارهٔ معرفی هریک از زبانهای ایرانی و آثار ادبی آن آغاز کنیم، شرحی در توضیح اصطلاح «زبان ایرانی» (که زبان فارسی یکی از شاخه‌های آنست)، خواهیم آورد و آنگاه بذکر دسته‌های سه‌گانهٔ زبانها (بالهجه‌ها)ی ایرانی و آثار ادبی مربوط بهریک توجه خواهیم نمود، و چون تحقیق دربارهٔ شعر در لهجات قدیم ایرانی، بخودی خود در خور توجهست برای این موضوع هم مبحث جداگانه‌یی ترتیب خواهیم داد و این مبحث را بی فاصله بعد از ذکر دسته‌های دوگانهٔ لهجه‌های کهن و لهجه‌های میانهٔ ایرانی جای خواهیم داد، و آنگاه بذکر دستهٔ زبانها یا لهجه‌های نو، که «زبان فارسی دری» یعنی زبان رسمی متداول ما در دورهٔ اسلامی، هم یکی از آنهاست، پرداخته و دربارهٔ

این زبان اخیر (یعنی فارسی) و جریان ادبی آن قدری مشروحتر سخن خواهیم گفت .

این رساله بقصد نگارش تاریخ ادبی ایران تهیه نشده است بلکه می‌خواهیم بخواننده اطلاع بسیار موجزی دربارهٔ زبانها و ادب ایران که از اجزاء بسیار مهم فرهنگ ملی است، بدهیم و او را با گذشتهٔ طولانی ملت خود در این راه آشنا کنیم و پیدا است که برای بدست آوردن اطلاعات مشروحتری در این زمینه باید بکتاب مفصل و مشروح که بزبانهای مختلف و از آنجمله بفارسی در این باب نوشته شده است مراجعه نمود .

«زبان ایرانی» اصطلاحاً بر زبان واحد و بر ریشهٔ اصلی و اساسی تمام لهجات مختلفی اطلاق میشود که در ایران از آغاز مهاجرت آریاییان تا کنون معمول بوده است و در حقیقت بمنزلهٔ مبنی و اساس آنهاست. این زبان شعبه‌یست از زبان «هندوایرانی» که آن بنوبهٔ خود یکی از زبانهای «هند و اروپایی» یعنی زبانهای مجموع اقوام سفیدپوستی است که منزلگاههای اصلی آنها از هندوستان تا سواحل اقیانوس اطلس در اروپا باضافهٔ جزایر بریتانیا گسترده است.

زبان «هند و ایرانی» اساس زبانهای نو و کهن هندی و ایرانی بوده و مبانی مشترک آن را میتوان در لهجات قدیم این دو زبان باسانی جستجو کرد. این زبان را بسبب آنکه زبان قبایل مشترکی موسوم به «اری» (Arya) (آریا) بود، زبان آریایی نیز مینامند، همچنانکه اقوام هند و ایرانی را مجموعاً نژاد آریا می‌گویند .

زبان ایرانی از دوران مهاجرت اقوام آریایی و سکائی به نواحی

ایران زبان عمومی سکنه این سرزمین گردید . حدود رواج و تکلم این زبان و لهجات آن در قرون و اعصار مختلف از شمال : کوههای قفقاز و دریای مازندران و ریگزارهای آسیای مرکزی ؛ از جنوب : خلیج فارس و دریای عمان ؛ از مشرق قسمتی از فلات پامیر و تمام افغانستان فعلی تا حوالی رود سند؛ و از مغرب : بین النهرین تا ارمنستان بود و بدین ترتیب ملاحظه می شود که سرزمینهای اصلی رواج و تداول این زبان و لهجات آن ، قسمت بزرگی از آسیا را شامل میشده است. بعدها چنانکه در تاریخ زبان فارسی خواهیم دید ، این زبان بعنوان زبان ادبی و سیاسی، از کناره بغازهای بسفور و داردانیل و سواحل غربی دریای سیاه تا اقصای هندوستان در آسیای جنوبی و تا حدود چین در آسیای مرکزی پیش رفت .

لهجه های ۱ زبان ایرانی هنوز در قسمت بزرگی از آن اراضی پهناور که نام برده ایم باقیست، و تنها در بعضی از نواحی قدیم آن لهجه های دخیل ترکی که ممزوجی از زبانهای « اورال و آلتایی » و مفردات و ترکیباتی از ترکی و لهجه های محلی ایرانیست ، متداول شده و لهجه های اصلی ایرانی را در آن نواحی ضعیف کرده یا از میان برده است در حالی که میان همان نواحی هم هنوز سرزمینهایی با بازمانده لهجه های ایرانی قدیم باقی است .

۱ - لهجه اصطلاحاً اطلاق میشود بر شعبه یی از يك زبان که در ناحیه یی

اذقلمرو آن زبان تکلم شود و ترجمه است از کلمه dialecte

تاریخ زبانها (یا لهجه‌ها)ی ایرانی را به سه دوره منقسم می‌دارند :

اول - دوره زبانهای ایرانی کهن .

دوم - دوره زبانهای ایرانی میانه .

سوم - دوره لهجه‌ها و زبانهای ایرانی نو .

۲- دورهٔ زبانهای کهن

زبانهای ایران کهن از راه کتیبه‌های پارسی باستان، متون اوستایی، نامهای مادی قدیم و بعضی اکتشافات دربارهٔ ریشهٔ لهجات میانهٔ ایرانی شناخته می‌شوند. این لهجه‌ها از بسیاری جهات کلی بیکدیگر نزدیکند و از پاره‌یی جهات جزئی جدایی و افتراق صریح دارند و مصداق این حکم را مخصوصاً در دو لهجهٔ پارسی باستان و اوستایی که آثار مکتوب کافی دارند بخوبی میتوان یافت. در این هردو لهجه سه نوع «مذکر» و «مؤنث» و «خنثی» وجود دارد و اواخر اسامی و ضمائر در احوال مختلف فاعلی و ملکی و اضافی و ندایی و مفعولی و مفرد و تشبیه و جمع تغییراتی حاصل میکند. از طرف دیگر این هردو لهجهٔ ایرانی بالهجه‌های کهن هندی نزدیکی و شباهت فراوان دارند و مثلاً «زبانی که درودها» (کتاب مقدس باستانی هندو) بکار رفته بازبانی که در گائاها و قطعات قدیمتر اوستا دیده می‌شود از

بسیاری جهات مثلاً صرف اسامی و ضمائر در احوال مختلف و غالب افعال و پیشاوندها و پساوندها و همچنین بسیاری از لغات و کلمات شبیه و همانند است .

از میان زبانهای کهن ایرانی اطلاع ما نسبت ببعضی بسیار ناچیز است مثلاً از جمله اقوام آریایی ایرانی که داریوش بزرگ در کتیبه‌های خود ذکر کرده است اقوام سکایی ، سغدی ، خوارزمی ، پارتی ، هریک در تاریخ لهجات متوسط ایرانی دارای سهم عمده‌یی هستند و با توجه بلهجه‌های میانه آنها که مسلماً از دوره‌های قدیمتری باز مانده بود ، میتوان لهجه‌های کهنی از قبیل سکایی ، سغدی ، خوارزمی ، پارتی را نیز در تاریخ لهجه‌های قدیم ایرانی ذکر کرد و مسلماً همه لهجه‌هایی که در دوره متوسط تاریخ زبانهای ایرانی می‌بینیم ریشه‌های کهن تری داشته‌اند که نداشتن اطلاعات تاریخی مکتوب‌مارا از حقیقت حال آنها بی‌خبر گذارده است . بنابر این در سطور ذیل تنها نسبت به زبانها و لهجه‌هایی که اطلاع ما درباره آنها بیشتر است سخن می‌گوییم :

زبان مادی لهجه اقوام ماد بوده است که دولت خود را در حدود ۷۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در

هگمتان^۱ بنیاد نهادند . اقوام ماد سرزمینهایی از فلات ایران را که از سرزمین‌ری شروع میشده و بطرف شمال و شمال غرب تا حدود رود کورا یا کرواق در سرزمین امروزی قفقاز پیش میرفته است ، مسکون ساخته بودند و زبان آنها در همین نواحی پراکنده بود . نام این قوم نخستین بار در ۸۳۶ پیش از میلاد در کتیبه شلم نسر دوم^۲ پادشاه آشوری آمده است

۱- هگمتان Hagmatāna همانست که در زبانهای اروپایی اکباتانا

Ecbatana و در فارسی همدان شده است .

و بنابراین جدیدترین تاریخ زندگی این قوم در نجاهای ایران قرن نهم قبل از میلاد و زمان تداول لهجه آنان در نواحی مذکور مقارن با همان ایام است. از پادشاهان ماد کتیبه و متن مکتوبی در دست نیست لیکن عده‌یی از اسامی و کلمات مادی در کتیبه‌های هخامنشی و زبانهای یونانی و لاتین از دیرباز باقی مانده است.

اسامی مادی بر رسم ایرانیان قدیم اسامی مرکب است که هر جزء آن معنی خاص خود را دارد و از روی آنها عده‌یی کلمات بدست می‌آید که از حیث تلفظ شبیه کلمات و اسامی عام زبان‌های پارسی کهن و اوستایی است، و از آنها می‌توان دریافت که زبان مادی تفاوت عمده‌یی با دو زبان کهن دیگر ایران قدیم نداشته است.

از میان زبانهای کهن زبانی که آثار موجودش
زبان اوستایی
 هم قدیمتر و هم مهمتر و وسیعتر از همه باشد
 زبان اوستایی است. این زبان را از آن جهت اوستایی می‌گویند که
 اوستا کتاب مقدس زرتشتیان بدان نگارش یافته است.

هیأت قدیم این زبان را باید در گائاها و بعضی از یشتهای کهن جستجو کرد. گائاها عبارتست از پنج سرود دینی که آنها را زرتشت پیغمبر و مصلح دین آریایی ایرانی سرود و یکی از ملوک الطوائف شرقی ایران بنام ویشتاسپ^۱ عرضه نمود. پس تعیین قدمت گائاها بستگی تام با ثبات زمان زرتشت دارد که خود یکی از مباحث مهم مورد اختلاف و بحث و مناقشه در تاریخ ایرانست. درباره گائاها و سایر قسمتهای اوستا هنگام ذکر ادبیات ایران قدیم سخن خواهیم گفت. نکته‌یی که اشاره

بدان در اینجا لازم بنظر میرسد محل انتشار زبان اوستاییست - در این باب محققان ایرانشناس متفق نیستند، برخی که محل ولادت زرتشت را با استناد بروایات دینی ایرانی ری یا چیچست (اورمیه - رضائیه) دانسته‌اند، او را از قوم ماد و زبان وی را مادی شمرده‌اند. لکن چون اغلب اشارات جغرافیایی اوستا بنواحی و اماکن شرقی و شمال شرقی ایران صورت گرفته و میدان بیشتر آن اعمال قهرمانی و مذهبی ایران شرقی و شمال شرقیست، و مهمتر از همه چون نخستین محل دعوت و نشر آیین اوستایی نواحی شرقی ایرانست، بنابراین بحدس قریب یقین میتوان محیط اصلی رواج آن لهجه را همان نواحی یا یکی از آن نواحی شرقی و مولد و منشاء زرتشت پیغامبر را نیز در همان اقطار دانست.

زبان اوستایی باخطی نوشته شده است که آنرا «خط اوستایی» مینامیم و آنرا «دین دبیری» و یا «خط زند» نیز گویند. این خط الفبایی است و از راست بهچپ نوشته می‌شود، دارای ۴۴ حرف است، حروف مصوت و غیر مصوت همه دارای علائم خاصند، درموقع نوشتن جز بعض معدود از آنها هیچیک بجلو یا عقب متصل نمیشوند، هرچه بآن نوشته شود خواننده وتلفظ می‌شود و هرچه تلفظ شود نوشته می‌شود و بدین ترتیب این خط از جمله کاملترین خطوط الفبایی عالم شمرده می‌شود.

خط دین دبیری را در اواخر عهد ساسانیان، گویا در حدود قرن ششم میلادی، از روی خط پهلوی ساسانی باتصرفات و تغییرات و افزایشهایی که در آن کردند بوجود آوردند و بدین ترتیب خواندن متون اوستایی را

از صعوبت نجات دادند. مسلماً اوستاپیش ازین تاریخ بخطهای متداول زمان نوشته می شد .

زبان پارسی باستان (پارسی هخامنشی)
زبان پارسی باستان
زبان کتیبه‌هایی است که از شاهنشاهان هخامنشی باقی مانده و بخط میخی^۱ نوشته شده است. این زبان يك لهجه ادبی بود که بعنوان زبان عمومی اقوام دهگانه پارسی و زبان ادبی آنان تلقی می شد و در کتیبه های شاهنشاهان هخامنشی و مسلماً در احکام و فرمانهای آنان بکار می رفت.

قرائن مختلف زبانشناسی مبرهن میدارد که زبان کتیبه های هخامنشی در عصر هخامنشی هیأت يك زبان ادبی کهنه داشته است . بدین معنی که در همان عهد که کتیبه‌های هخامنشیان نوشته میشد زبان محاوره عمومی پارسی ساده‌تر شده و از صورت قدیم ادبی دور افتاده بود. قدیمترین کتیبه پارسی باستان از آریارمن^۲ جد داریوش بزرگ (قرن ششم قبل از میلاد) و جدیدترین آنها از اردشیر سوم (اواسط قرن چهارم قبل از میلاد) است.

مهمترین کتیبه پارسی باستان را داریوش بزرگ (۵۲۲-۴۸۶ پیش از میلاد) نوشته است . علاوه بر کتیبه ها مقداری مهر و ظرف از عهد هخامنشی در دست است که بر روی آنها نیز آثاری بخط و زبان پارسی باستان دیده می شود .

همه آثار پارسی باستان بخط میخی نوشته شده است. خط میخی

1- Cunéiforme

2- Aryâramna

پارسی باستان از چپ بر راست نوشته می شود و تشکیل شده است از يك
عده حروف که هر يك مجموعه چند علامت بشکل میخ است.
مسلماً خط میخی پارسی از خطوط میخی دیگری که در آن
روزگار درجوار ایران (بابل و آشور) و در عیلام متداول بود، تقلید و
اخذ شده است. با این تفاوت که در این مورد آن را از حالت اندیشه
نگاری^۱ خارج کرده و بصورت الفبایی در آورده بودند .

۳- ادبیات لهجه‌های کهن

از میان زبانهای کهن زبان پارسی باستان و اوستایی دارای آثار ادبی قابل توجهی هستند.

مهمترین آثار پارسی باستان کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی است که بر سنگها و الواح و ظروف و مهرها و مهره‌ها نقر شده و در همه آنها مجموعاً در حدود چهارصد لغت اصلی غیر مکرر بکار رفته است. منقولات مورخان یونانی از اسمهای پارسی که مانند نامهای دیگر ایرانی معمولاً ترکیبی و دارای معانی لغوی مختلف است، نیز این تعداد را افزایش می‌دهد.

کتیبه‌های هخامنشی که غالب آنها بنابر آنچه پیش از این گفته‌ایم بهیات قدیم زبان پارسی باستان نوشته شده، متضمن اشاراتی درباره ستایش خداوند و نام و نسب شاهان و شرح ممالك و اعمال آنانست. این کتیبه‌ها در ایران (تخت جمشید، نقش رستم، نقش رجب،

مرغاب در فارس و کوه بیستون نزدیک کرمانشاه و کوه الوند نزدیک همدان) و ارمنستان و مصر (کانال سوئز) بر روی صخره‌ها و دیواره کوه‌ها و الواح سیم و زر و ظروف پراکنده است. از همه آنها مهم‌تر کتیبه داریوش بزرگ (۵۲۲-۴۸۶ ق.م) در بیستون نزدیک کرمانشاهان است. این کتیبه بزرگ تقریباً چهارصد و بیست سطر است. داریوش بزرگ در این کتیبه شرح جامعی از وضع ایران در دوره کمبوجیه جانشین کورش و کردار «بردبای دروغین» غاصب سلطنت و قیام خود برضد او و نسب و خاندان و اعمال و فتوحات خویش و ممالکی که در اختیار داشت ذکر کرده است.

از زبان اوستایی ادبیات وسیع‌تر و پرازش‌تری باقی مانده و آن قسمت موجود اوستا کتاب مقدس آیین مزداهرستی است. تعیین قدمت اوستا بستگی تام به تعیین زمان زندگانی زرتشت سراینده گاتاها^۱ دارد. این تاریخ را در صورت قبول قول خسانتوس^۲ لیدیایی^۳ به حدود یازده قرن قبل از میلاد می‌توان بالا برد. با اینحال بعضی از محققان زمان زرتشت را تا حدود شش قرن قبل از میلاد پایین آورده اند.

اوستا کتابی عظیم بود و این نکته از اشارات مختلف مورخان قدیم برمی‌آید. از آنجمله پلی‌نیوس^۳ مؤلف بزرگ رومی (قرن اول

1— Gathas

2— Xanthos de Lydie

3— Plinius

میلادی) بنقل قول از هرمی پوس^۱ گفته است که زرتشت اوستا را در دوهزار هزار (۲۰۰۰۰۰) بیت سروده است.

بنابر آنچه از متون پهلوی از آنجمله دینکرت برمیآید اوستا در عهد ساسانی متضمن بیست و یک نسک (۳۴۸ فصل) بوده و آن خود باقی مانده از هزار فصل اوستای عهد هخامنشی بود. اما اینک از اوستا فقط پنج نسک متضمن ۸۳۰۰ کلمه باقی مانده است. از میان این نسکها «یسنها» از همه قدیمترست و پنج گائاکه زردشت آنها را سروده است جزو همین نسک است. یسنا بمعنی «پرستش» است و این نسک شامل ۷۲ فصل است که در مراسم مذهبی سروده می شد.

بعد از یسنها، نسک «یشتها» را باید قدیمتر از باقی قطعات اوستا شمرد. این یشتها را سرودهایی در ستایش اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان پدید آورده است و بعضی از قطعات آن بسیار قدیم و بنابر نظر برخی از اوستا شناسان در قدمت همپایه گائاکاها و یا قریب بآنهاست. در یسنها و یشتها بمناسبتهای مختلف بارها اسامی پادشاهان و پهلوانان قدیم ایران آمده و بداستانها و اعمال مشهور آنان اشاره شده است و بهمین سبب هر دو نسک مذکور از جمله مهمترین منابع تحقیق در ریشه داستانهای باستانی و حماسه ملی ایران شمرده می شود.

بعد از یسنها و یشتها قسمت موسوم به ویدیداد بسبب آنکه متضمن بسیاری از قواعد و قوانین آیین زرتشتی است اهمیت بسیار

دارد . سه فصل اول این کتاب حاوی اطلاعات بسیار مهم داستانی و تاریخی و جغرافیایی راجع بنخستین ادوار مهاجرت قوم آریایی ایرانی بایران است . دو نسل دیگر اوستا یعنی خرده اوستا و ویسپرد^۱ از سایر قطعات اوستای موجود بسیار جدیدتر و بهمین سبب اهمیت آنها بسی کمتر است .

۴ - زبانها و لهجه های میانه

مقصود از زبانها یا لهجه های میانه دسته هایی از زبانهای اقوام ایرانی هستند که در حال تحول از دوره های کهن به دوره های جدید بوده و عبارت رساتر در میان راه چنین تحولی قرار داشته اند و به همین سبب است که نمی توان تاریخ دقیقی برای آغاز و انجام آنها معلوم کرد . پیداست که شمارة این لهجه ها زیاد و متناسب است با انشغابات اقوام ایرانی و سکونت هریک از آن اقوام در ناحیه یی معین از نواحی نجد های ایران ، و از همین روی هنگام بحث و تحقیق درباره این دسته از زبانها یا لهجه ها بآن عده که از آنها آثار مکتوبی برجای مانده باشد اکتفا می کنند مانند زبانهای: سکائی (ختنی) ، سغدی ، خوارزمی، پهلوانی (پهلوی اشکانی) ، زبان تخاری، پهلوی ساسانی یا پارسی میانه .

از میان این زبانها ، پهلوی ساسانی یا پارسی میانه از راه آثار فراوان و ادبیات وسیعی که دارد ، از قدیم شناخته و معروف بود و تنها

تحقیقات دو قرن اخیر مطالعه و تعلیم آنرا آسان و بسیاری از مشکلات آنرا مرتفع ساخته است. سایر لهجه‌ها از راه اکتشافاتی که از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی در نواحی مختلف آسیا صورت گرفته است شناخته شده و تحقیقات پراگندگی در باره آنها صورت گرفته است.

در همه زبانهای میانه، نسبت بدوره‌های کهن آنها، تغییرات و تحولانی صورت گرفته است، بدین معنی که در همه آنها کلمات ساده‌تر و کوتاه‌تر شده (مثلاً *xshathra* به *shatr* = شهر؛ خشت *xshaêta* به *shêt* = شید و امثال آنها)؛ و قواعد دستوری آنها ساده‌تر گردیده (برای مثال: سه نوع مؤنث و مذکر و خنثی از میان رفت؛ صرف اسامی و ضمائر و صفات در احوال و انواع مختلف متروک ماند و بجای آنها از حروف اضافه یا بعضی پیشوندها و پسوندها استفاده شد؛ و در بعضی از زبانها هم که از میان نرفت خیلی مختصر شد)، و جوه گوناگون افعال که در زبانهای کهن می‌بینیم کمتر شد و بجای آنها افعال مرکب بیشتر بکار رفت.

این زبان یکی از شعب زبانهای اقوام سکائی مشرق زبان سکائی (ختنی) و از خانواده زبانهای ایرانی است و بدو دسته زبانهای شرقی ایران و زبانهای میانه ایرانی تعلق دارد که در دوره قرون وسطی بر اثر تسلط دسته از اقوام سکائی مشرق بر ناحیه ختن در آنجا رواج یافت. ختن به ناحیه‌یی از سین کیانگ اطلاق میشود که رود ختن آنرا مشروب می‌سازد. این رود از شعب رود «تاریم» است. این ناحیه از مراکز مهم نشر آیین بودایی بوده و بقایای معابد بودایی در

آن دیده میشود. اما زبان ختن بر اثر کشف مقدار زیادی متون قرن هشتم تا دهم میلادی، که در آغاز قرن بیستم صورت گرفته است، شناخته شد. این اسناد عبارتست از مقداری نوشته‌های بودایی و اسناد متفرقه دیگر در مسائل طبی، نامه‌های بازرگانی، داستانها و قصص و اسناد رسمی که بخط براهمی نوشته شده است.

در آثار موجود این زبان می‌توان دو صورت قدیمتر و جدیدتر تشخیص داد. صورت قدیمتر این زبان از حیث دستور زبان بزیانهای ایرانی کهن شبیه است یعنی اسم دارای هفت حالت و دستگاه افعال مفصل است، ولی در صورت جدید صرف اسامی و افعال خیلی ساده‌تر و اصوات کوتاه‌تر شد، درست شبیه همان وضعی که در سایر زبانهای ایرانی ملاحظه می‌کنیم.

این زبان یکی دیگر از زبانهای آسیای مرکزی
زبان سغدی
 است که از خانواده زبانهای ایرانی و متعلق

بدسته زبانهای شرقی ایرانی و از دوره میانه این زبانست. ناحیه سغد (در پارسی باستان سوغد = *Sughda* ناحیه‌یی از آسیای میانه و جزو امپراتوری قدیم پارسی بوده است. این ناحیه از شمال به سیر دریا و از جنوب به آمودریا محدود بود و رودخانه اخیر مرز میان ناحیه مذکور و ناحیه مرو و بلخ قرار می‌گرفت. میان شهرهای بارونق این ناحیه سمرقند (ماراکاندا *Maracanda*) از همه مهمتر بود. این ناحیه را کوروش مطیع دولت هخامنشی ساخت. بعدها اسکندر با زحمت آنرا فتح کرد و سپس بنوبت تحت اطاعت امپراطوری سلوکی و اشکانی و ساسانی در آمد و عاقبت در قرن هفتم و هشتم میلادی مطیع عرب و بعد از آن

تابع حکومت‌های ترك آسیای مرکزی شد. قدرت دولت سغد در حدود قرن ششم و هفتم میلادی بسیار زیاد و زبان آن زبان ارتباطی تمام آسیای مرکزی بوده و در دوره ممتدی تا حدود مغولستان و سرحدات چین و تبت نفوذ داشته است .

از این زبان تا آغاز قرن بیستم اطلاعی در دست نبود و در آن زمان بر اثر اکتشافات باستان شناسی شناخته شد و قدیمترین متونی که از آن بدست آمده نامه‌هایی خصوصی مربوط به قرن چهارم بعد از میلاد مسیح است. قسمت اعظم از متون مکشوفه این زبان که مربوط به قرن هشتم تا نهم میلادی است از جمله متون مذهبی بودایی است که غالباً از چینی ترجمه شده، و متون دین مسیحی که از سریانی نقل گردیده است، یا متون مذهبی مانوی که با ادبیات مانوی یا پارتی ارتباط دارد ، با اضافه متون غیر دینی دیگر . از میان این همه آثار متون مذهبی بودایی از همه مهمتر و مفصل تر است . خط کلیه آثار مکشوفه سغدی از منشأ خط آرامی و از حیث نشان دادن حروف مصوته بسیار ناقص است. معمولاً کلیه آثار بودایی و همچنین آثار غیر دینی بانضمام يك کتیبه که در مغولستان بخط سغدی و او یغوری و چینی باقی مانده، بخط آرامی الاصل مذکور نوشته شده است و تنها آثار دین مسیحی بخط سریانی است. میان آثار بودایی و مسیحی و مانوی مختصر تفاوت‌هایی از حیث زبان دیده می‌شود که نتیجه اختلاف و تفاوت لهجه و تفاوت زمانی آن آثار است. آثار سغدی مسیحی تلفظ تازه تری را نشان میدهد .

زبان سغدی بر اثر رواج زبان فارسی دری در ماوراءالنهر ضعیف شد و از میان رفت و البته تأثیرات زیادی از راه آثار شاعران و نویسندگان

پارسی کوی ماوراءالنهر در زبان اخیر (یعنی فارسی دری) نمود. رواج زبان ترکی که در دوره جدیدتری انجام گرفت هم بفراموش شدن این زبان کمک بیشتری کرد چنانکه اکنون از آن فقط يك لهجه كوچك بنام زبان یغناپی در نواحی شرقی نزدیک سمرقند، در دره یغناپ میان جبال زرافشان و حصار باقی مانده است. در این لهجه بسیاری لغات فارسی و عربی نفوذ کرده است.

ناحیه خوارزم از نواحی مهم آسیای مرکزی
زبان خوارزمی
 بود که در سواحل سفلی رود جیحون و مصب آن در دریاچه آرال قرار داشت و امروز اراضی آن میان جمهوریهای اوزبک و ترکمن تقسیم شده است. این ناحیه که در اصل دارای نژاد و تمدن و فرهنگ ایرانی بوده از حدود قرن سیزدهم میلادی ببعد تدریجاً ترکی شد. زبان قدیم ناحیه مذکور هم شعبه‌یی از زبانهای ایرانی بوده و از میان لهجات ایرانی بیشتر بازبان سغدی ارتباط داشته و تا حدود قرن هشتم هجری (اواخر قرن سیزدهم میلادی) رایج بوده است. قدیمترین کسی از مورخان که مقداری از کلمات و عبارات این زبان را ذکر کرده ابوریحان بیرونی در کتاب الآثار الباقیه است. از زبان قدیم خوارزمی آثار کمی بخطی مقتبس از خط آرامی بدست آمده است ولی آثار اصلی و مهم این زبان که تاکنون پیدا شده مربوط است بدوره اسلامی و بخط عربی؛ و بعلا استفاده از همین خط مقداری از لغات فارسی دری و عربی در آن نفوذ جسته است. این آثار در مسائل فقهی و لغوی است.

زبان تخاری

زبان یکی از اقوام هند و اروپایی است که بین قرن پنجم و دهم میلادی در ترکستان چین سکونت داشتند و با طوایف آلتایی نژاد او یغور همسایه بودند. این طوایف خود را «آرچی» یعنی سفید می نامیدند ولی همسایگان شان خاصه او یغورها آنها را با اسم تخار خواندند. اینها دارای يك زبان هند و اروپایی بوده اند که بدو لهجه «آگنی» و «کوچا» منشعب می گردید. این زبان با وجود همسایگی با زبانهای هند و اروپایی مشرق یعنی زبانهای هندی و زبانهای ایرانی ارتباط زیادی با آنها ندارد بلکه برخلاف آنها (که از دسته ستم satem هستند) از دسته سنتوم (Centum) شمرده می شود و حتی نزدیکی و قرابتی با زبان هیتی دارد بنحوی که بعضی از زبان شناسان تصور زندگی مشترکی را بین این دو قوم در تاریخی نامعلوم می نمایند. این زبان در طول قرون تغییراتی حاصل نمود ولی بهر حال آثار قدمت خود را حفظ کرد و در قرون وسطی تحت فشار زبان چینی و زبانهای ترکی و مغولی از میان رفت. آثاری که از این زبان در دست است همه بخط برهمنایی هندی نوشته شده و مخصوصاً مشتمل بر ترجمه آثار بودایی است که بزبان سانسکریت تدوین شده و همین امر بخواندن و شناختن این آثار یاری بسیار کرد.

پهلوی اشکانی

لهجه پهلوی اشکانی (پهلوانی) یا پارثی اصلاً زبان قوم پارتو Parthava (= پارت Parth) از اقوام شمال شرقی ایران بوده است. این زبان بعد از تسلط قبایل پارثی بر ایران و تشکیل شاهنشاهی اشکانی بصورت زبان رسمی ایران در آمده و در تیسفون و شهرهای مدائن معمول گردیده و بعدها اثر بارزی در زبان ادبی ایران

گذارده است. از پهلوی اشکانی آثاری بخط مانوی که از اصل سریانی اقتباس گردیده بود، و آثار دیگر بخط پهلوی اشکانی که از اصل آرامی گرفته شده بود، باقی مانده است.

آثار مانوی که بزبان پهلوی اشکانی (پارثی) باقی مانده مربوط بتاریخی از حدود قرن سوم میلادی بعد است. گویا قوت و شیوع زبان قوم پارثی بعد از اواخر قرن اول پیش از میلاد و اوایل قرن اول میلادی آغاز یافته و بعد از قرن چهارم میلادی یعنی پس از استقرار و ثبات نام وضع ساسانیان از رواج آن کاسته شده باشد.

لهجه پهلوی ساسانی همانست که آنرا «پارسی پهلوی ساسانی» میانه «هم میگوئیم و دنباله لهجه پارسی باستانست. تاریخ تحول لهجه پارسی باستان به پارسی میانه مانند باقی لهجات دیگر نامعلوم است.

از آخرین کتیبه های شاهنشاهان هخامنشی آثار تحولی در قواعد دستوری مشاهده میشود که زبان شناسان در آغاز امر آنرا بمنزله اشتباه نویسندگان کتیبه های مذکور تلقی میکردند. گویا علت این امر آن بود که قواعد قدیم دستوری در حال فراموش شدن بود و زبان پارسی دوره تحولی را سیر میکرد. بنابراین باید آغاز تحول پارسی باستان را به پارسی میانه (پهلوی ساسانی) از حدود قرن چهارم قبل از میلاد دانست. بعد از این دوره تحول زبان پارسی بصورت بسیار ساده تری از پیش درآمد چنانکه تصریف اسامی و صفات در آن بالمره متروک ماند و تشبیه از میان رفت و انواع مذکر و مؤنث و خنثی فراموش شد. تصریف افعال هم نسبت بسابق بسیار ساده تر شد چنانکه وجوه مختلف

را از مضارع واسم مفعول (صفت مفعولی) پدید می‌آوردند. لهجه پهلوی ساسانی نیز مانند پهلوی اشکانی بخط پهلوی از ریشه آرامی نوشته میشد و «هوزوارش» یعنی کلمات آرامی که هنگام قرائت پهلوی خوانده می‌شود و بمنزله ایده‌اگرام (idéogramme) های زبان پهلویست، در آن بکار میرفت.

خط پهلوی الفبایی است، از راست بچپ نوشته میشود، دارای ۲۵ صوتست که برای نمودن بعضی از آنها علائم مشترکی بکار میرود و بالنتیجه شکلها و حروف آن کمتر از اصوات آنست و این امر خود موجب صعوبت بسیار در قرائت خط پهلویست و صعوبت دیگر وجود هوزوارشهاست که قبلاً ذکر کرده‌ایم.

از آثار پهلوی ساسانی تعداد زیادی کتیبه‌ها و کتابها و رسالات و عبارات و سکه‌ها و مهرها و نگین‌ها و ظروف است که هنگام ذکر ادبیات پهلوی بقسمتی از آنها اشاره خواهد شد.

۵ - ادبیات زبانها و لهجه‌های میانه

از لهجه‌های میانه ایرانی لهجه پهلوانی (پهلوی اشکانی) و پارسی میانه (پهلوی ساسانی) از همه غنی‌تر است. با منظومه حماسی «ایاذگار زریران» و منظومه مناظره‌یی «درخت آسوریگ» (= نخل) که هر دو بلهجه پهلوانیست، قدمت ادبیات پهلوی به بیش از قرن سوم میلادی کشیده میشود. منظومه نخستین درباره جنگ و یشتاسپ پادشاه کیانی باار جاسپ پادشاه تورانی بر سر آیین زرتشتی و فتح و غلبه ایرانیانست. موضوع منظومه ثانوی مناظره بز و نخل در رجحان هریک بردیگری است. اطلاع از منظوم بودن این دواثر کهن را مدیون تحقیقات آقای بنونیست (E. Benveniste) استاد «کلژ دو فرانس» هستیم.

از اولین عهد ساسانی چند کتیبه بزبان و خط پهلوی اشکانی داریم مانند کتیبه اردشیر پاپکان مؤسس شاهنشاهی ساسانی و جانشین او شاپور اول در نقش رستم (فارس) و کتیبه دیگر شاپور در حاجی آباد فارس و

کتیبه نرسی در پایکولی . قسمتی از آثار مانوی که در اکتشافات تورفان بدست آمده بلهجه پهلوی شمالی است و این آثار همه بخط مانوی (مأخوذ از سریانی) نوشته شده و از «هوزوارش» خالی است . قسمتی از این آثار در قرن سوم و چهارم میلادی نوشته شده است و مقداری از آنها تا حدود قرن نهم میلادی ارتباط می یابد.

ادبیات پهلوی در اواخر عهد ساسانی یعنی قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی بسیار غنی بوده لکن در حمله تازیان بر ایران بسیاری از آنها از میان رفت و از باقی مانده آنها نیز قسمتی عبری و پارسی ترجمه شد و اصل آنها بر اثر عدم حاجت متروک ماند .

از میان کتابهایی که از پهلوی عبری ترجمه شد بعضی در مسائل علمی بود مانند : قسمتهایی از منطق ارسطو ، کتاب زیج شهریار (در نجوم و هیئت) ، کتاب ستور پزشکی ، مرغان شکاری و امراض و معالجات آنها ، تعلیم و تربیت کودکان ، ورزش نامه (فلاحه) ؛ و بعضی در تاریخ و داستانهای قهرمانی و ملی مانند : خداینامه ، صورت پادشاهان ، بهرام چوبین ، رستم و اسفندیار ، سکسیکان (پهلوانان سیستانی) ، پیکار ، لهراسب نامه ، بهمن نامه ، دارا و بت زرین ، شهربراز ؛ و بعضی در قصص و حکم و مواعظ از قبیل : کلیله و دمنه ، سندباد نامه ، عهد اردشیر ، مزدک نامه ، التاج در سیرت انوشیروان ، نامه تنسر ؛ و بعضی در داستانها و افسانهها مانند : هزار افسان (هزارویک شب) ، ویس و رامین ، شروین و خُزین ، وامق و عذرا ، پیروز نامه ، بختیار نامه ؛ و بعضی در رسوم و آداب و تشکیلات کشوری مانند : گاهنامه و آیین نامه و جز آنها ...

از پهلوی ساسانی باوجود تصاریف دوران و حوادث دشوار و طول زمان هنوز کتابهای متعددی در دست است که غالب آنها مربوط بمسائل معین و بعضی متضمن اطلاعات مختلف تاریخی و داستانی و جغرافیائیست .

بعضی ازین آثار بتصادف از دوره ساسانی باقی مانده و غالب آنها مربوط بسه قرن اول هجری (تا اواخر قرن نهم میلادی) است . از کتابهای باقیمانده مذکور بعضی درباره مسائل اجتماعی و حکم و مواظ است از قبیل : پندنامه آذربادمهر اسپندان ، پندنامه بزرگمهر بختکان ، اندرز خسرو قبادان ، اندرز اوشنردانا ، پندنامه زرتشت ، داروی خرسندی، اندرز دانا مرد ، خسرو کواتان وریذک ؛ و بعضی در باره مسائل تاریخی و جغرافیایی و داستانی مانند : کارنامه اردشیر بابکان و شهرستانهای ایران ؛ و بیشتر آنها در مسائل دینی با اشارات و روایات تاریخی و جغرافیایی و داستانی است از قبیل : دینکرت ، بندهشن ، داستان دینیگ، روایت پهلوی، اردای ویرافنامه، شایست نشایست ، مینوگ خرد، شکند گمانیک و یچار، مادیگان گجستک ابایش و رسالات متعدد دیگر .

از سایر لهجه های مهم میانه مانند سغدی و خوارزمی و ختنی هم آثار متعدد و قابل توجهی بدست آمده است .

وجود آثار مختلف از لهجه های میانه ایرانی ثابت میکند که رشته ادبی استواری که با ایجاد گاتاها بدست زرتشت پیغامبر در قرن یازدهم قبل از میلاد استوار شده بود هیچگاه نگسست و همچنان بر وام خود باقی ماند .

۶- شعر درزبانها و لهجه‌های کهن و میانه

الف- شعر در لهجه‌های کهن
تاریخ شعر در لهجه‌های ایرانی، با اوستا خاصه گائاه‌ها شروع میشود. اگر بهمان نحو که پیش ازین گفتیم تاریخ زندگانی زرتشت را محدود قرن یازدهم پیش از میلاد بالا ببریم شعر مکتوب آریاییان ایرانی هم از همان تاریخ آغاز میشود.

کلمه گائا (Gatha) بمعنی «سرود» است و این بخش از اوستا (که خود قسمتی از نسک یسناهاست) تشکیل میشود از پنج قسمت که نخستین از قطعات سه مصراعی شانزده هجایی (سیلابی) و دومین از قطعات پنج مصراعی یازده هجایی و سومین از قطعات چهار مصراعی یازده هجایی و چهارمین از قطعات سه مصراعی چهارده هجایی پدید آمده و پنجمین گائا از قطعاتی تشکیل شده است که هر یک از آنها دو مصراع بلند نوزده هجایی و دو مصراع کوتاه دوازده هجایی دارد.

بعد از گائاه‌ها در قسمتهای دیگر اوستا که تاریخ آنها متأخر از گائاه‌ها و با اینحال از آثار بسیار قدیم آریایی ایرانیست، قطعات منظوم دیگر نیز یافته میشود و این قطعات را بیشتر در یشته‌ها باشعرهای ۸، ۱۰ و ۱۲ هجایی و در یسناها و فرکردهای دوم و نوزدهم ویدیداد می‌توان یافت.

قسمت بسیار بزرگی از اشعار اوستا در قرون متأخر پیش از اسلام بر اثر وارد کردن کلماتی برای توضیح مفردات یا ترکیبات مشکل کهن آنها، و یا در نتیجه افزایش عباراتی بنثر در وسط قطعات منظوم، و همچنین بر اثر اشتباهات نسخ که در همه ادوار صورت گرفته از هیأت نظم بیرون آمده است و پیدا کردن صورت اصلی منظوم در آنها کاری دشوار و مستلزم دقت بسیار است. تنها در گائاه‌ها وجود یک سنت قدیم در کتابت یعنی جدا نوشتن مصراعها از یکدیگر و نهادن علامت فارق در میان آنها این صعوبت را کمتر کرده است.

اطلاع علمی دقیق از وجود قسمتهای منظوم در اوستا مولود کوششهاییست که بعضی از اوستا شناسان قرن نوزدهم میلادی مانند وسترگارد^۱ و وشتفال^۲ و هرمان تورپل^۳ و اورل مایر^۴ و گلدنر^۵ کردند. این کوششها هنوز هم ادامه دارد و تا کنون قسمت بزرگی از قطعات منظوم اوستا بدست آمده است.

اینک ترجمه دو قطعه از شعرهای اوستایی را برای در دست داشتن نمونه‌یی از معانی آنها در اینجا می‌آوریم:

« این را از تو می‌پرسم، راست بمن بگو، اهورا !

-
- 1— Westergaard
 - 2— Westphal
 - 3— H. Torpell
 - 4— Aurel Meyer
 - 5— Geldner

«کدام نیکوکنش روشنایی را وتاریکی را آفرید ؟

«کدام نیکوکنش خواب را و بیداری را آفرید ؟

«که بامداد، نیمروز و شب را [آفرید] ؟

«که بیاد آورنده اند بفرزانگان پیمان را»

(گائاهای بند ۵ از های ۴۴ موسوم به اشنودگات)

قطعه ذیل ترجمه از بندهای ۲۷ - ۲۹ از یسنای ۵۷ موسوم به

«سروش یشت» است . در این قطعه بعد از ستایش «سروش» فرشته

معروف آیین مزدا پرستی که پیغام آور اهورمزدا و پیروزمند و گیتی

افزایست، چنین گفته شده :

[سروش نیک اندام پیروزمند گیتی افزای پاک را می ستاییم]

«که چهارتا زنده تیزرو

«سپید ، نورانی ، درخشنده

«الهی ودانا ، که سایه نمی افکنند

«از فراخناهای آسمان می گذرند.

«کفشهای شاخی آنها

«بزر پوشیده شده است.

«تیزتر از اسبان ،

«تیزتر از بادها ،

«تیزتر از باران ،

«تیزتر از ابرها ،

«تیزتر از مرغان پران ،

«تیزتر از تیری که نیک انداخته باشند .

« که بهمه این موجودات میرسند
 « اگر آنها را تعقیب کنند
 « و آنها نمی‌توانند [باین تازندگان] برسند،
 « که می‌روند و باخود می‌برند
 « سروش نیک و پاک را
 « باد و سلاح خود
 « اگر در دورترین نقطه شرقی
 « هند باشد او را بچنگ آرد،
 « اگر در دورترین نقطه غرب باشد او را می‌زند.»

ب - شعر در
 لهجه‌های میانه
 در لهجه‌های میانه تقریباً همه جا بیازمانده‌هایی
 از قطعات اشعار، و گاه بمنظومهای قابل توجهی
 باز می‌خوریم، و از آن جمله است در آثار
 مانوی و پهلوی شمالی (پارثی - اشکانی) و پهلوی جنوبی (ساسانی
 یا پارسی میانه) و سغدی و ختنی. در این لهجه‌ها هم مانند لهجات کهن
 ایرانی شعرهجایی بوده و در آنها برهجهای معینی تکیه‌میشده است^۱.
 متأسفانه غالب زبانهای میانه ایرانی با خطوط ناقص آرامی و
 سریانی نوشته شده و معمولاً کلمات هنگام تحریر فاقد بعضی از اصوات
 و نیز نوع آن اصواتند، ازینرو تلفظ واقعی آنها در تاریخ سرودن و
 میزان کوتاهی یا امتداد هجاها در اشعار بدرستی معلوم نیست تا بتوان
 موارد تکیه‌ها را بتحقیق معلوم کرد. باتمام این احوال قراین بسیار از

۱- مثلاً در این مصراع چهار تکیه (Accent) وجود دارد : کواد
 اندر کبودی بود - یعنی : قباد اندر صدوقی بود .

اشعار بازمانده پهلوی شمالی و جنوبی معلوم میدارد که در آنها علاوه بر تساوی شماره هجاها در يك قطعه یا يك منظومه تکیه هجاهای معین و آهنگ کلمات نیز مورد توجه بوده و این همان حالتست که هنوز در اشعار ولایتی ایرانی خصوصاً قدیمترین هیأت‌های آنها ملاحظه میکنیم. و نیز بهمین علت است که بنا بر آنچه گذشت ایرانیان دوره اسلامی شعرهای پیش از اسلام ایران را کلمات پراکنده ناموزون تصور می کرده‌اند نه نظم. در این اشعار عادةً قافیه نبود. اما اینکه بعضی تصور کرده‌اند قافیه را ایرانیان از عرب گرفته‌اند اشتباه بزرگیست زیرا در اشعار بازمانده از لهجه‌های میانه چندین بار بقافیه باز میخوریم و با توجه بآنها معلوم میشود که شعر در ایران که از مصراعهای آزاد (بی قافیه) شروع شده بود بعد از يك تحول طولانی که طی قرون صورت گرفته، بداشتن قوافی ناقص و گاه کاملی کشیده شده و این تحول در قوافی در دوره اسلامی هم امتداد یافت. یکی از بهترین اشعاری که مربوط بلهجه‌های میانه است و از اواخر عهد ساسانی باقی مانده و در نخستین قرنهای هجری متداول بوده، «سرود آتشکده کرکوی» است. این آتشکده بنا بر روایات دینی قدیم در عهد سلسله داستانی کیان ساخته شده و در محلی استقرار یافته که معبد کرشاسپ پهلوان ملی ایران بوده است. آن سرود قافیه‌دار شش هجایی چنین است :

فُرخته بادا روش

خُنیده کرشسپ هوش

۱- برای نمونه رجوع کنید به مقدمه گنج سخن، دکتر صفا، چاپ

پنجم، تهران ۱۳۳۹ - صفحه ۳۲ و ۳۳ و صفحات مقدم بر آن.

همی برست از جوش
 انوش کن می انوش
 دوست بذ آگوش
 بآفرین نهاده گوش
 همیشه نیکی کوش
 که دی گذشت ودوش
 شاها خدا یگانا
 بآفرین شاهی .

معنی این ابیات چنین است : افروخته بادا روشنایی - مشهور
 (باد) جان کرشاسبی - از جوش رسته است - نوش کن می را نوش -
 دوست به آغوش - بآفرین نهاده گوش - همیشه بنیکی کوش - که
 دی گذشت ودوش - شاها خدایگانا - شاهی سزاوار آفرینی .
 برای آنکه از مفاهیم اشعار پهلوی نمونه‌بی دردست باشد اینک
 بنقل ترجمه‌هایی از آن مبادرت میشود :

«از منظومه‌ایاذگار زریران»:

بکوه بغان ۱

آتش فرمای کردن

بشهر ۲ و بغدیسپان ۳

خبر ده که جز موبدان

که آتش بهرام

پرستش و نگاهبانی کنند

۳- بغدیسپان : مأمور

۲- شهر: کشور

۱- بغان: خدایان

بزرگ دولتی.

از ده تا هشتاد سال

هیچ مرد بمپاید

چنان کنید که در يك ماه

بدرگاه گشتاسپ آیید

اگر نیایید

و بآن درگاه حاضر نشوید

آنگاه شمارا بدار

برفرمائیم کرد .

و اینک ترجمه قطعه یازدهم جای قافیه داری که از آثار زروانیان^۱

در کتاب معروف پهلوی بنام بندهشن باقی مانده است :

زمان از هر دو دام^۲ زورمند ترست

زمان از هر دارنده یی دارا ترست

زمان از هر باخبری باخبر ترست

زمان ما می گذرد و پراگنده میشود

در برابر زمان تغییر ناپذیر هر سرافرازی درهم می شکند

جان نمیتواند از آن تن باز زند

۱ - فرقه ای از اهل مذاهب ایران پیش از اسلام که بقدمت و خالقیت

«زمان» منتقد بوده و می پنداشته اند که خالق خیر و خالق شر هر دو از آن بوجود آمده اند و بعبارت دیگر زمان را خدای مادر می دانستند .

۲ - «دام» یعنی مخلوق و مراد از «هر دو مخلوق» مخلوقات «او زمرد»

و «اهریمن» است .

نه هنگامی که او ببلندیها پرواز می کند
نه هنگامی که بمغاکها فرو میرود
نه هنگامی که بفروود جهان پایین آید!

۱- درباره شعر در ادبیات پیش از اسلام ایران و کسب اطلاعات بیشتر
درین باب رجوع کنید به کتاب گنج سخن ، دکتر صفا ، مقدمه جلد اول
تهران ۱۳۳۹ ، ص چهارده بیعد .

۷- لهجه های نو

مراد از لهجه های نو لهجه هایی هستند که در قرنهای اخیر در ایران متداولند و تاریخ بعضی از آنها را می توان از عهد شیوع خط عربی ببعد و مخصوصاً پس از قرن سوم هجری (قرن نهم میلادی) آغاز کرد و چون این خط برای نشان دادن بسیاری از حرکات و اصوات و لهجه های مذکور نارساست، در تحریر و حتی تلفظ آنها تغییراتی ایجاد کرد. گذشته از این با غلبه عرب و شیوع دین اسلام و قرآن شریف و ادب عربی در میان ایرانیان تدریجاً بسیاری کلمات عربی و در موارد متعددی قواعد دستوری عربی (مانند قاعده جمع و تشبیه و علامت تأنیث و مطابقه صفت و موصوف در پاره یی از ترکیبات) در این لهجات نفوذ کرد. از حدود قرن چهارم و پنجم هجری ببعد مقداری از کلمات ترکی هم بوسیله قبایل زردپوست آسیای مرکزی و مغول و تاتار در پاره یی از این لهجات راه یافت. وقتی این عوامل با عامل اصلی تحول و تغییر تدریجی همراه

شد بلهجه‌های ایرانی نو هیأت کاملاً جدیدی داد. با این حال باید در نظر داشت که بعضی از لهجه‌ها که هیچگاه مکتوب نبوده یا بعلى کمتر در معرض نفوذ زبانهای عربی و ترکی قرار داشته‌اند سالم‌تر و بهتر مانده‌اند.

جغرافیا نویسانی که در سه چهار قرن اول هجری درباره مسائل اجتماعی و زبانهای ولایات مختلف سخنی گفته‌اند (مانند ابن حوقل صاحب کتاب معروف صورة الارض، والمقدسی صاحب کتاب احسن التقاسیم) بوجود لهجه‌های سعدی، خوارزمی، تخاری (در تخارستان یعنی ولایت میان بلخ و بدخشان)، طبری، گرگانی، کردی، آذری (در آذربایجان)، خوزی (در خوزستان)، فارسی (در فارس)، کرمانی، لهجات ناحیه جبال (نواحی کوهستانی شمال غربی عراق عجم)، سیستانی، لهجه‌های متداول در خراسان، لهجه‌های متداول در قومس (ناحیه سمنان) و دامغان و شاهرود کنونی) و غیره اشاراتی دارند.

ازین اشارات معلوم میشود که غلبه عرب و رواج دین اسلام و شیوع خط عربی هیچیک قادر نشد که در زبانها و لهجه‌های ایرانی تغییر اساسی ایجاد کند و تنها بر اثر عوامل مذکور مقداری کلمات و مفردات عربی بصورت‌های شکسته وارد لهجه‌های ایرانی شد و البته لهجه کتابتی ایران دوره اسلامی یعنی زبان ادبی فارسی بوسیله شاعران و نویسندگانی که تربیت آنان با آموختن زبان عربی آغاز میشد از این حیث آمیختگی و امتزاج بیشتری حاصل کرد و این آمیختگی و تباهی هرچه بر عمر ادبیات فارسی اضافه شد افزایش بیشتری یافت. نکته مهمی که در این مورد قابل ذکر است آنکه لغات و اصطلاحات عربی

با تغییرات مختلفی در لهجات ایرانی پذیرفته شده و به عبارت دیگر قواعد و اصول لهجات ایرانی در این مورد تسلط خود را حفظ کرده مثلاً همهٔ مخارج حروف عربی در لهجات ایرانی متروک ماند مگر آنها که با مخارج حروف فارسی یکسان بود، و از اول و آخر بعضی از کلمات اجزایی حذف شد، وعده‌یی از کلمات عربی در لهجات ایرانی تغییر معنی داد، و پاره‌یی از افعال بمعنی وصفی یا اسمی معمول گشت، و بسیاری از صیغه‌های جمع عربی در فارسی مانند کلمات مفرد محسوب شد و یکبار دیگر باعلامت جمع بکار رفت، و نزدیک بهمهٔ لغات از حیث مورد استعمال با اصل عربی خود تفاوت یافت و از این راهها وضعی پیش آمد که لغات عربی را که در لهجه‌های ایرانی نفوذ کرد، اندک‌اندک بصورتی غیر از آنچه در اصل بوده است درآورد چنانکه غالب آنها راجز در ریشه نمیتوان عربی دانست.

خط عربی که وسیلهٔ تحریر لهجه‌های جدید ایرانی قرار گرفته بود با تغییراتی که در آن راه یافت بخط فارسی معروف گردید. خط فارسی خطی است الفبایی که از راست به چپ نوشته می‌شود و از ۳۲ حرف بوجود می‌آید. حروف در موقع نوشتن تغییر شکل‌های عجیب می‌دهند و در نتیجه ۳۲ حرف مذکور بصورت‌های متعدد دیگر در می‌آیند و همین امر یکی از بزرگترین اسباب صعوبت در قرائت فارسی است. از این گذشته در این خط بیشتر حروف غیر مصوت پهلوی همدیگر گذاشته می‌شوند و خواننده باید بتشخیص خود آنها را با مصوت‌ها همراه کند. پیدا است که چنین خطی مایهٔ بروز اشکالات بسیار در زبانها و لهجات ایرانی جدید شده است.

راجع بلهجهٔ ادبی ایران در دورهٔ اسلامی (فارسی، پارسی‌دری)

در فصل دیگری سخن می‌گوییم و اینک می‌پردازیم بذکر مهمترین لهجه‌های جدید دیگر ایران.

لهجه‌های جدید ایرانی تنها در داخله حدود سیاسی ایران کنونی متداول نیست بلکه در تمام فلات ایران و حتی در فلات پامیر و در سواحل عمان و در جنوب خلیج فارس نیز باقی مانده‌های آنها را می‌توان یافت. زبان‌شناسان این لهجه‌ها را بدو دسته شرقی و غربی تقسیم می‌کنند: مقصود از لهجه‌های شرقی آنهاست که در قسمت شرقی فلات ایران و در فلات پامیر متداولست، و مراد از لهجه‌های غربی آنهاست که در قسمت غربی فلات ایران تا حدود سرحدات عراق متداول دارد، بنابراین مراد از شرق و غرب در این اصطلاح باز شرق و غرب ایران امروزی نیست.

از جمله لهجه‌های شرقی لهجه پشتو و دیگر لهجات متداول در افغانستان، لهجه‌های فلات پامیر، باقیمانده‌های لهجه سغدی و بازمانده لهجه آسی است. اما لهجه‌های غربی تقریباً تمام لهجه‌های متداول در ایران امروز را شامل است که خود بدسته: لهجه‌های شمالی ایران یعنی لهجات متداول در سواحل دریای مازندران، و لهجه‌های شرقی ایران یعنی لهجه‌های متداول در خراسان و سیستان و بلوچستان، و لهجه‌های جنوبی ایران یعنی لهجه‌های متداول در کرمان و فارس و عمان و خلیج فارس و مکران، و لهجه‌های غربی ایران یعنی لهجه‌های لری و کردی، و لهجه‌های مرکزی ایران منقسم می‌گردد.

لهجه‌هایی که امروز در داخل حدود ایران رواج دارد همه جزو دسته لهجه‌های غربی ایران
لهجه‌های کنونی ایران
شمرده میشود و همچنانکه گفتیم می‌توانیم آنها

را بدسته‌های جدیدی تقسیم کنیم:

۱- لهجه‌های شمالی: این لهجه‌ها در سواحل جنوبی و جنوب غربی دریای مازندران و در دره‌های شمالی سلسله جبال البرز تداول دارد. از میان این لهجه‌ها: طالشی، گیلکی، دیلمانی، مازندرانی و گرگانی قابل توجه‌ست. هر یک از این لهجه‌ها که بر شمرده‌ایم دارای شعبی هستند که با یکدیگر تفاوت‌های جزئی دارند. از میان این شعبه‌ها لهجه دیلمان و گرگان و مازندران دارای ادبیات منظوم و منشورمکتوب قدیم هستند که قسمتی از آنها هنوز در دست است. ادبیات شفاهی لهجه‌های گیلکی و مازندرانی جداً قابل و شامل سرودها و قصه‌ها و مثلهاست. این لهجه‌ها در دوره اسلامی در سیر تحول پرمناهی قرار گرفته‌اند چنانکه میان هیأت قدیم و جدید آنها اختلاف زیاد مشهود می‌شود. از ادبیات قدیم مازندرانی مقداری اشعار و یک دیوان دلپذیر بنام امیر پازواری و چند کتاب تفسیر قرآن و امثال آنها باقی مانده است. کتاب مشهور مرزبان نامه اصلاً در حدود قرن چهارم هجری باین لهجه نوشته شده و در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری دوبار بزبان پارسی ترجمه شده و مرزبان نامه و روضة العقول نام یافته است. بلهجه دیلمانی تفاسیری از قرآن در دست است. بلهجه گرگانی قدیم کتب فرقه حروفیه نگارش یافته است. بلهجه گیلکی اشعاری از قاسم الانوار (قرن نهم) موجود است.

۲- لهجه‌های شرقی: در مشرق ایران کنونی لهجه‌های متقارب متعددی در خراسان و سیستان و بلوچستان و کرمان متداولست. دنباله لهجه‌های متداول در خراسان و سیستان با افغانستان کنونی هم کشیده می‌شود و

مجموعاً بالهجة ادبی پارسی دری (فارسی) نزدیک و از يك دسته‌اند. از میان این لهجه‌ها آنها که در شهر همدان و لند طبعاً اصالت خود را بیشتر از دست داده‌اند و بالعکس آنها که در قراء و قصبات و دره‌های دور دست متداو لند اصالت خود را بنسبت زیادی حفظ کرده‌اند. در اطراف بجنورد و اسفراین و جاجرم و بسطام و همچنین در قراء متعدد: سبزوار و نیشابور و تربت جام و مخصوصاً در نواحی رخشوار و تای باد و گناباد و بیرجند و خوسف و روستاهای آنها و در شهرهای جتوب غربی خراسان که متکی بدشتهای مرکزی ایران هستند مانند کاشمر و بجستان و فردوس و طبس و بشرویه و قراء اطراف آنها لهجات متقارب بیکدیگر رایجست.

چون این لهجات همچنانکه گفتیم بمبادی لهجة ادبی ایران، خصوصاً بصورتی که در آثار ادبی پیش از قرن هفتم هجری ملاحظه میشود، بسیار نزدیکست، با مطالعه در آنها می‌توان غالب مشکلات لغوی متون مذکور را مرتفع ساخت.

مهمترین لهجة جنوب شرقی ایران لهجة بلوچی است که آنرا از جهت حفظ هیأت قدیمی بسیاری از لغات باید از لهجات مهم ایرانی شمرد، طوایف بلوچ و کوچ اصلاً از شمال ایران بجنوب مهاجرت کرده و در سرزمینهایی که امروز بلوچستان می‌نامند سکونت گزیدند. بهمین سبب زبان و لهجة قدیم بلوچی علاوه بر بلوچستان در پاره‌یی از نواحی ترکمنستان شوروی و همچنین لهجة « براهوئی » که از شعب دراویدی است در میان اقوام بلوچ رایج است. لهجة بلوچی خود بشعب مختلف تقسیم میشود لکن اختلاف آن شعب زیاد نیست.

۳- لهجه‌های جنوبی: لهجات جنوب ایران یعنی کرمان و سواحل

دریای عمان و فارس و سواحل خلیج فارس بچند شعبه منقسم می گردد . مانند لهجهٔ بشاگردی ، لهجه‌های کناره‌های دریای عمان و خلیج فارس ، لهجه‌های لار و فارس . لهجهٔ فارسی که باید آنرا فارسی نو (دنبالهٔ فارسی باستان و فارسی میانه) نامید خلاف آنچه بعضی از زبان‌شناسان نوشته اند همان زبان فارسی ادبی نیست و درین باره بعداً سخن خواهیم گفت .

۴- لهجه‌های مرکزی: مراد از لهجه‌های مرکزی ایران لهجه‌هایی هستند که در میانهٔ ایران کنونی رواج دارند و آثار تحول و تغییر و آمیزش زیاد در غالب آنها مشهود است . از جملهٔ این لهجات هستند: لهجه‌های قم و اطراف آن ، و نطنز و توابع آن (مانند لهجهٔ فریزند و یارند) ، و کاشان و میمه و راوند و قهرود و قراء مجاور آنها ، و لهجهٔ اصفهانی و لهجه‌های متعدد اطراف آن مانند سویی و کشه‌یی، زفره‌یی، جرقویه‌یی، سده‌یی، گزی، قمشه‌یی، خرزوقی، و غیره ، و لهجه‌های دیگری از قبیل جوشقانی ، و نیشونی (نزدیک گلپایگان) و گلپایگانی و خوانساری و محلاتی و سیوندی و نائینی و انارکی و اردستانی و وفسی و آشتیانی و کهنکی و خوری و بیابانکی و جندقی و یزدی و لهجه‌های قراء مجاور آن مخصوصاً قراء زرتشتی نشین ، و لهجه‌های هستان . تعدد این لهجه‌ها بحدی است که تقریباً باید آنها را بتعداد آبادیهای موجود در مرکز فلات ایران دانست . در غالب اینها مخصوصاً آنهايي که در قراء و قصبات و میان کوهپایه‌ها معمولند آثار کهنگی و آمیختگی کمتر بازبان عربی مشهودست و قسمتی از آنها هم مورد تحقیق زبان شناسان و لهجه شناسان ایرانی و اروپایی قرار گرفته است .

۵ - لهجه های غربی : از میان لهجه‌هایی که در مغرب ایران متداولند مهمتر از همه لهجه کردی است . لهجه کردی متعلق بقبایل آریایی ایرانی کرد است که بعضی از آنان شهرنشین و زارع و مابقی غالباً چادر نشین و گله‌دار هستند . این قبایل در ایران و عراق و ترکیه سکونت دارند .

لهجه کردی از میان لهجه‌های ایرانی بعلت نگاهداری بعضی از عوامل قدیم و نیز بسبب داشتن ادبیات مکتوب اهمیت خاصی دارد . با این حال نفوذ زبانهای مجاور در این زبان قابل توجهست بدین معنی که از زبانهای عربی و ارمنی و ترکی و فارسی لغات بسیار در آن راه جسته است . ادبیات مکتوب کردی همواره قابل توجه بوده است . اشعار غنائی و حماسی و قصص و حکایات و داستانهای منظوم و همچنین کتب مذهبی متعدد در لهجه کردی وجود دارد . لهجه کردی در میان قبایل کوه‌نشین که رابطه کمتری با سایر طوایف یا شهرها دارند بصورت قدیمتر و در شهرها بصورت خیلی جدید تر و با آمیزش بیشتری با زبانهای عربی و فارسی متداولست ؛ از لهجه های مهم کردی لهجه گورانی ، زازا ، مگری ، سنندجی ، زندی ، بایزیدی ، عبدوئی و کرمانشاهی را میتوان نام برد .

* * *

لهجه‌های جدید ایرانی از حیث تحول و تغییراتی که در آنها راه یافته بدسته های مختلف تقسیم میشوند . لهجه های شرقی فلات ایران مانند بازمانده های لهجه‌های سغدی و سکائی و همچنین لهجه بلوچی در جنوب شرقی ایران کنونی و لهجه آسی در قفقاز و لهجه‌های

یامبری و هندوکوشی نسبت به لهجه‌های دیگر تغییرات و تحولات کمتری یافته‌اند چنانکه در بعضی از آنها بنحوی که قبلاً گفته‌ایم هنوز بعضی از اختصاصات لهجه‌های کهن ایرانی مثل تصریف اسامی یا تثنیه و مؤنث و مذکر و تصریف افعال مشاهده می‌گردد .

در بعضی از لهجات دیگر مخصوصاً لهجات ایران کنونی و همچنین قسمت فارسی زبان افغانستان تحول بسیار قویتر و شدیدتر است . در این لهجه‌ها تصریفات افعال و مفردات بسیار ساده تر و از صورتهای قدیمی دورترند و از تغییرات اواخر اسامی و ضمائر در حالات مختلف اثری نیست .

زبان و ادب فارسی

فارسی دری

زبان فارسی یا زبان دری یا زبان فارسی دری
مهمترین زبان از دوره جدید زبانها و لهجه‌های
ایرانیست که با داشتن سرمایه بسیار غنی ادبی خود از یک هزار و پنجاه
سال پیش تا کنون بعنوان زبان رسمی و ادبی ایران متداول است .

گروهی از زبان‌شناسان کوشیده‌اند که این زبان را بعلمت بعضی
تشابهات لفظی و دستوری دنباله «پارسی میانه» یا زبان پهلوی ساسانی
بشمارند ولی حق آنست که این زبان را تنها از اصل فارسی میانه ندانیم
بلکه در اساس يك لهجه عمومی ادبی بشماریم که در اواخر عهد ساسانی
و قرنهای اولیه اسلامی در ایران شیوع داشت و تحت تأثیر و تأثر متقابل
لهجه‌های رسمی دوره اشکانی (پارتی) و ساسانی (پارسی) در یکدیگر
و در لهجه‌های محلی، بتدریج متداول شده و تقریباً وضع ثابتی گرفته
و هیأت زبان کتابت حاصل کرده بود . همین زبان کتابت است که در

قرن سوم و چهارم پیاپی در مراکز مختلفی مانند سیستان و شهرهای خراسان و ماوراءالنهر و گرگان وری گویندگانی پیدا کرد . این زبان بنحو خالص نزدیک با پهلوی جنوبی (پارسی میانه) نبود ، زیرا نفوذ فراوانی از لهجه‌های خراسان قدیم و بعضی از لهجات مشرق در آن مشهود است. و نیز لهجه شرقی محض شمرده نمیشد زیرا تأثیر و نفوذ پهلوی جنوبی (پارسی میانه) و لهجه‌های غربی هم در آن ملاحظه میشود. این زبان عمومی و مختلط که در اواخر دوره ساسانی و قرنهای نخستین هجری بتدریج شایع شده بود، در اوایل عهد اسلامی نخستین بار در دربارها و شهرهای نواحی شرقی ایران برای شعرونثربکاررفت. بعبارت دیگر نخستین ظهور ادبی آن در مشرق ایران انجام گرفت و بهمین سبب تحت تأثیر لغوی و صرفی و نحوی لهجه‌های متداول در این نواحی در آمد، و بنظر قدیمترین مؤلفانی که درباره محل تداول و رواج زبان فارسی دری سخن گفته‌اند، زبان قسمتی از نواحی شرقی از حدود نیشابور تا نواحی قریب بولایت سغد در ماوراءالنهر دانسته شد .

نخستین نویسندگان و شاعرانی هم که بدین زبان نویسندگی و شاعری کرده‌اند مانند بلعمی (صاحب ترجمه تاریخ طبری) ، رودکی، دقیقی، اسدی ، فردوسی ، منوچهری ، ناصر خسرو و نظایر آنان زبان نثر و شعر خود را «پارسی دری یا پارسی و دری» نامیده و در برابر پهلوی (پهلوانی) و تازی (عربی) قرار داده‌اند .

مثلاً فردوسی آنجا که از ترجمه کلیله و دمنه (نقل عبدالله بن مقفع بعربی) ب زبان فارسی (بامر امیر نصربن احمد سامانی متوفی بسال ۳۳۱ هـ.) سخن میگوید، زبان فارسی را «پارسی دری» می نامد و می فرماید :

بتازی همی بود تا گاه نصر بدانگه که شد درجهان شاه‌نصر
بفرمود تا پارسی دری نبشتند و کوتاه شد داوری
و در همان حال زبان شاهنامه خود را پارسی می‌نامد :

بسی رنج بردم درین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
و یا در بعضی ابیات خود «پارسی» و «تازی» را در برابر «پهلوی» و
«پهلوانی» قرار می‌دهد :

نگر آنکه گفتار او بشنوی اگر پارسی گوید ارپهلوی
اگر پهلوانی ندانی زبان بتازی توار و ندراد جله‌خوان
و یا فرخی زبان اشعار خود را در این بیت «دری» می‌گوید :

دل بدان یافتی از من که نکودانی خواند

مدحت خواجه آزاده بالفاظ دری

و یا ناصر خسرو زبان قصاید زیبای خود را «دری» می‌نامد :

من آنم که در پای خوکان نریزم

مر این قیمتی در لفظ دری را

علت تسمیه این زبان عمومی به دری انتساب آنست به «در»
ویکی از معانی «در» در لغت پهلوی و پارسی پیشگاه و درگاه یعنی همان
معنی است که امروزه «دربار» می‌گویند .

این تسمیه از اواخر دوره ساسانیان معمول بود یعنی زبانی را
که از اختلاط لهجه پارثی (پهلوی شمالی) و لهجه ایران غربی درمداین
پیدا شده و در دربارهای مداین رایج گردیده بود بسبب آنکه زبان دربار
بود «دری» نامیدند و بنابر آنچه مؤلفان معتبر مانند عبدالله بن المقفع و
حمزة بن الحسن اصفهانی گفته‌اند در آن زبان عنصر لهجه‌های شرقی
مخصوصاً زبان اهل بلخ غلبه داشت .

سبب نفوذ لهجه‌های شرقی ایران در لهجه دری مداین (که زبان درباری ساسانیان و همچنین زبان پایتخت ایران شده بود) حکومت ممتد اشکانیان و استقرار شاهنشاهی آنان در تیسفون بود و سر اینکه نخستین کتبه‌های شاهنشاهان ساسانی مانند کتبه اردشیر بابکان و کتبه شاپور اول در نقش رستم و کتبه دیگر شاپور در حاجی آباد و کتبه نرسی در پایکولی همه بزبان پهلوی شمالی نوشته شده بود همین است و آن زبان عمومی مختلط که پیش از این منشأ آثار ادبی پارسی یا پارسی دری دانسته ایم از چنین اصلی نشأت کرده و سپس بر اثر آمیزش با لهجه پهلوی جنوبی (پارسی میانه) شکل تازه‌یی یافته و در اواخر عهد ساسانی بعنوان زبان پایتخت شاهنشاهی ایران و سیله ارتباط ایرانیان شده و بنحوی که گفتیم بعد از ظهور ادبیات فارسی اسلامی مبنای سخن در نزد گویندگان شرقی قرار گرفته است. لکن چون محیط جدید تداول آن در مدتی متمادی در بارهای مشرق ایران مانند دربارهای طاهری، صفاری، سامانی، زیاری، غزنوی و جز آنها بود، طبعاً اثرهای لغوی و صرفی و نحوی بسیار از لهجه‌های متداول خراسان و مشرق را نیز پذیرفت و از نیروی درهیات ابتدایی و قدیم خود بلهجه‌های خراسانی و تاجیکی ناحیه شرقی فلات ایران و افغانستان و پامیر و ترکستان، و «متون مانوی» ارتباط و شباهت نزدیکتری یافت؛ و چون از قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) بعد بقسمتهای مرکزی و غربی و جنوبی ایران رفت بسرعت بسیار تحت تأثیر لهجات مرکزی و جنوبی ایران قرار گرفت و از اصل خود دور افتاد.

وجود همین تأثیرات دو جانبه در زبان ادبی فارسی و تأثیر آن از

منشأهای شرقی و غربیست که بعضی از زبان‌شناسان را وادار کرد تا هنگام بحث دربارهٔ این زبان آنرا زبان ناحیهٔ فارس بدانند و در همان حال تأثیر لهجه‌های سغدی و پارسی و پامیری و امثال آنها را نیز درین زبان بپذیرند .

از طرفی دیگر بعد از آنکه زبان پارسی دری بعنوان زبان رسمی و ادبی مشرق ایران بکار رفت، بسرعت با زبان عربی آمیزش یافت . این آمیزش در آغاز امر بیشتر از حیث مفردات لغوی و برای رفع حوائج دینی و سیاسی و علمی بود لکن بتدریج تفنن نویسندگان و شاعران بردرجهٔ نفوذ زبان عربی در زبان پارسی افزود و حتی بعضی از قواعد صرفی و نحوی عربی را هم همراه مفردات و ترکیبات و عبارات مستعار از عربی بزبان پارسی داخل کرد .

زبان پارسی دری که در آغاز پیدایش ادب فارسی در نواحی شرقی ایران و در ماوراءالنهر رواج داشت بیشتر از لهجه‌های شرقی ایران متأثر بود لکن از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری ببعد که به عراق و آذربایجان و فارس راه جست طبعاً تأثیر لهجه‌های غربی در آن آشکار گشت و این تأثیر هنوز هم در زبان پارسی هویدا است .
توسعهٔ دامنهٔ انتشار
از حدود قرن پنجم هجری ببعد زبان پارسی
بکشورهای اطراف ایران نیز نفوذ یافت . از
زبان فارسی دری
جملهٔ این کشورها یکی سرزمین پهناور هندوستان
و دیگری آسیای صغیر بوده است .

سرزمین هند نخست بوسیلهٔ غزنویان و مخصوصاً در نتیجهٔ مهاجمات متعدد سبکتکین (متوفی بسال ۳۸۷ هجری = ۹۹۷ میلادی = ۱۵۵۶ شاهنشاهی)

و پسرش محمود (متوفی بسال ۴۲۱ هجری = ۱۰۳۰ میلادی = ۱۵۸۹ شاهنشاهی) با زبان و شعر پارسی رابطه مستقیم حاصل نمود و پس از آن هم در تمام دوره غزنوی و عهد دولتهای غوری (۵۴۳-۶۱۲ هجری = ۱۱۴۸ - ۱۲۱۵ میلادی = ۱۷۰۷-۱۷۷۴ شاهنشاهی) و مماليك آنان، و دولت گورکانی هند که تا ۱۲۷۵ هجری (۱۸۵۷ میلادی) بر آن کشور حکومت میکرده است، و دولتهای تابعه آن امپراطوری، همواره سرزمین هند مرکز عمده و قابل توجهی برای شعر پارسی و محل اجتماع شاعران پارسی گوی شده بود که غالب آنان در خود سرزمین هند ولادت و در آن سامان تربیت یافته بودند.

آسیای صغیر و شام و نواحی مجاور آن هم از اوایل عهد سلجوقی بعد مدتها بدست امرایی اداره میشد که یا تابعیت مستقیم از سلاطین مرکزی ایران داشتند و یا تربیت شدگان همین پادشاهان بودند و بهمین سبب وسیله قاطعی برای نشر زبان پارسی در قلمرو حکومت خود شدند. دوره حکومت آل عثمان از ۶۹۹ هجری (۱۲۹۹ میلادی) بعد از دوره های مهم رواج زبان پارسی و تمرکز آثار پارسی گویان و ظهور شاعران و نویسندگان متعدد در آسیای صغیر گردید.

بعد از سقوط شاهنشاهی ساسانی زبان پهلوی پیدایش شعر و دیگر زبان رسمی کشور نبود. لکن غلبه عرب و نشر پارسی و رواج روز افزون زبان عربی مانع آن نشد که طبقات بزرگ ایرانیان غیرمسلمان، که تا اواخر قرن چهارم هجری هنوز شماره آنان در ایران فراوان و درپاره یی نواحی بیشتر از مسلمانان بود، تألیف بلهجه و خط پهلوی یا سریانی را ادامه دهند.

لهجه های دیگر ایرانی نیز در این ایام همچنان در سرزمین ما

رایج بود و تحول سریع آنها (بر اثر آمیزش با زبان عربی) ادامه داشت . در این لهجات چنانکه هنوز هم ملاحظه میکنیم سرودن اشعار معمول بود و از بعضی آنها مانند کردی و طبری و لهجه‌های دیگر محلی ابیات مکتوب در دست است .

در غالب این ابیات تحول شعر در ایران از حالت قدیم بهیات جدید مشهود است، در آنها قافیه وجود دارد و تناسب شماره هجاها با توجه بنظم آنها از حیث بلندی و کوتاهی ملاحظه میشود .

در همین اوان اشتغال ایرانیان ب زبان و ادب عربی بنحو روز افزونی رایج بود و صاحبان ذوق در ایران سرگرم آزمایش طبع خود در شعر عربی و سرودن اشعار گوناگون فراوانی بدان زبان بودند . کتابهایی که تا اواخر قرن پنجم هجری در ذکر شاعران تازی گوی نوشته شده پر است از نام این دسته از ایرانیان . بهمان نسبتی که اشتغال ایرانیان به ادب عربی مایه تأثیر زبان و ادب ایرانی در عربی گردید بهمان میزان موجب تأثیر زبان و ادب عربی در زبان ایرانی نیز شد .

شعر ادبی در ایران بر اثر این عامل عمده نسبت بسابق تغییر فراوان یافت و در عین تکامل بی سابقه از حالت قدیم بسیار دور شد و هیأت کاملاً تازه‌یی یافت و بصورتی که در آثار نخستین سرایندگان پارسی دری می بینیم جلوه کرد .

از این پس اساس شعر ادبی ایران، یعنی شعر پارسی، بر تناسب شماره هجاها با رعایت دقیق نظم هجاهای بلند و کوتاه، قرار گرفت و بهمین سبب تطبیق آن بر قالبها و مقیاسهای عروضی امکان یافت و ایرانیان توانستند اوزان شعری خود را که تا این اوان مقیاس های معلومی یافته

بود با اصول یا متفرعات اوزان عروض عربی تاحدی تطبیق دهند و حتی قواعد مربوط باوزان و بحور شعری و اصطلاحات آنرا هم از عروض عربی عاریه کنند. اما امکان تطبیق اوزان شعر پارسی بر قالبها و مقیاسهای عروضی و عاریت کردن قواعد و اصطلاحات عروض عربی هیچگاه دلیل تقلید از اوزان عربی نیست. بعبارت دیگر شعر پارسی دری بتقلید از اوزان عربی ساخته نشد و هیچگونه شباهت قطعی میان اوزان عربی و فارسی نیست مگر در موارد معدودی که تازی گویان اوزان ایرانی را و پارسی گویان اوزان مخصوص عربی را تقلید کرده و از راه تکلف شعری ساخته باشند.

درباره نخستین کس یا نخستین کسانی از میان شاعران پارسی گوی که بایجاد آثار مکتوب مبادرت کرده و اشعار خود را بروش جدید منظوم ساخته باشند میان تذکره نویسان اتفاق قول وجود ندارد. هریک در این باره سخنی گفته و از شاعری نام برده است. نکته مسلم آنست که قدیمترین شعر مکتوب دری در نیمه اول قرن سوم هجری در خراسان ساخته شد و بعد از آن تا ظهور رودکی در پایان آن قرن و آغاز قرن چهارم چند شاعر در بلاد مختلف سیستان و خراسان و ماوراءالنهر ظهور کردند و راه کار را برای استاد شاعران، رودکی سمرقندی هموار نمودند.

درباره تاریخ آغاز نثر پارسی هم نمی توان بصراحت حکم کرد زیرا آثار مکتوب موجود از نثر پارسی مربوطست به نیمه اول قرن چهارم هجری، اما با استناد به بعضی از روایات می توان اطلاعات قدیمتری از آن بدست آورد. از جمله این روایاتست گفتار ابوریحان بیرونی^۱ در

۱- الآثار الباقیه چاپ لایپزیکه ص ۲۱۰-۲۱۱.

بارۀ «بهافرید» پسر ماه فرودین که در خراسان بدعوی پیغامبری برخاست و بسال ۱۳۰ هجری (۷۴۷ م.) کشته شد. بروایتی دیگر درست در همان روزگار که اولین آثار شعر فارسی بوجود می آمد نگارش کتابی را در تفسیر قرآن بزبان فارسی به ابوعلی جبائی متکلم معتزلی ایران (متوفی بسال ۳۰۳ هجری) نسبت می دهند^۱، و کتابی دیگر را در طب بنام المعالجه البقراطیه از احمد بن محمد طبری طبیب رکن الدولة دیلمی اسم میبرند که نخست بفارسی نوشته و سپس بتاری گردانده شد^۲.

باز هم کتابی را در لغت به ابوحفص سمرقندی نسبت میدهند که باتوجه بزمان حیات مؤلف آن باید در آغاز قرن چهارم تألیف شده باشد^۳ و همچنین است اطلاعاتی که درباره کتب دیگر فارسی تا اواسط قرن چهارم هجری داریم و فعلاً متأسفانه جز نام نشانی دیگر از آنها باز نمانده است.^۴

ادب فارسی بعد از آنکه زبان پارسی دری بعنوان زبان ادبی
در طی قرون متداول شد و سرودن اشعار و نوشتن آثار بدان
معمول گردید، بسبب سابقۀ طولانی ایرانیان در ایجاد آثار ادبی بزبانهای
قدیم خود، زبان پارسی هم بسرعت بسیار صاحب سرمایۀ بزرگی از ادب
منظوم و منشور شد. از خوشبختی نخستین سلسله های پادشاهان ایران اسلامی
که در خراسان و سیستان و ماوراءالنهر تشکیل یافتند، با صرف درهم و دینار و

۱- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفاء، ج ۱، چاپ سوم ص ۶۰۹.

۲- Aldo mieli, La Science arabe, p. 120

۳- فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس.

۴- درباره همه این کتبها رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ چاپ
سوم ۶۰۹-۶۱۰.

از راه تشویق و بزرگداشت به حمایت شاعران و نویسندگان پرداختند و از این میان پادشاهان سامانی با کمال جوانمردی شاعران و نویسندگان پارسی را مورد تشویق قرار می دادند و حتی برای بارور کردن ادب فارسی گاهی آنان را مأمور ایجاد آثار منظوم یا منثور و یا ترجمه کتابهای اساسی مثل تاریخ طبری و تفسیر طبری و کلیله و دمنهٔ عبدالله بن مقفع و بختیارنامه و سند بادنامه و امثال آنها از عربی به فارسی می کردند.

شیوه‌ی که در دربار سامانیان برای بزرگداشت ادیبان پارسی گوی ایجاد شده بود در دوران سلاطین غزنوی و زیاری و بوبی و سلجوقی و خوارزمشاهی و یک عده سلسله‌های سلاطین کوچکتر که با جگزار این سلسله‌ها بوده و مانند آنان، در تمام قرنهای چهارم و پنجم و ششم بر نواحی مختلف ایران حکومت می کرده‌اند، ادامه یافت. همهٔ این سلسله‌ها مبالغی کثیر در راه تشویق شاعران و نویسندگان صرف می کرده و آنان را بر سرودن قصائد و منظومه‌هایی بنام سلاطین و یا تألیف کتابهایی باسم آنان می گماشته‌اند، و این کار بجدی در ایران شایع بود که در جزو مراسم و سنتهای تغییر ناپذیر دربارها در می آمد و میان سلسله‌های مختلف پادشاهان ایرانی که در یک عصر و زمان، در نواحی مختلف، می زیسته‌اند ایجاد رقابتهایی می کرد.

در چنین دورهٔ با رونق، از اوایل قرن چهارم تا آغاز قرن هفتم هجری، است که عده‌ی از بزرگترین شاعران و نویسندگان، ظهور کرده مهمترین آثار ادبی زبان فارسی را بر جای نهاده‌اند. تمام انواع ادبی فارسی اعم از انواع گوناگون شعر یا نثر، در همین دوره ایجاد شده و در همین دوره از غالب آن انواع بهترین و پر ارزش ترین نمونه‌ها

بوجود آمده است. مثلاً: نوع قصیده، حماسه، اشعار عرفانی، اشعار غنایی، اشعار داستانی، اشعار فلسفی و اندرزی که بهترین معرف افکار شعرای ما در جهان هستند، در همین دوره بارور بوجود آمدند. قصیده سرایان بسیار معتبری از آغاز تا پایان این عهد داریم مانند رودکی (م ۳۲۹ هـ)، عنصری (م ۴۳۱ هـ)، فرخی (م ۴۲۹ هـ)، منوچهری (م ۴۳۲ هـ)، مسعود سعد سلمان (م ۵۱۵ هـ)، معزی (م در حدود ۵۲۰ هـ)، انوری (م ۵۸۳ هـ)، ظهیر فاریابی (م ۵۹۸ هـ)، خاقانی (م ۵۹۵ هـ) و نظایر آنان که با قصاید غرای خود که پر است از تشبیهات و تعبیرات دلپذیر و همراه است با زبان شیوا و استادانه، بزبان فارسی و شعر آن سرمایه‌ی فن‌ناپذیر از حیث الفاظ و معانی بخشیدند.

حماسه ملی ایران در همین دوره بارور بهمت شاعران توانایی مانند دقیقی (مقتول در حدود ۳۶۸ هـ) و فردوسی طوسی (م ۴۱۱ هـ) و اسدی طوسی (م در حدود ۴۶۵ هـ) و ایرانشاه بن ابی‌الخیر و چند تن دیگر از شاعران بنظم درآمد و ازین راه مجموعه بزرگی که در ادبیات جهان کمتر نظیر دارد فراهم شد.

نظم داستانهای فارسی هم بیشتر در همین دوره انجام گرفت، چنانکه شاعران دوران‌های بعد درین نوع شعر غالباً مقلد و پیرو گویندگان این دوره‌اند. قدیمترین شاعری که بنظم داستانهای عاشقانه، یا تمثیلی و حکمی توجه کرد رودکی سمرقندی است. از میان منظوم‌های داستانی او «کلیله و دمنه» مشهور بوده است که اکنون فقط ابیات پراکنده‌ی از آن در دست است. بعد از رودکی بزرگترین کسی که بنظم داستانها توجه کرد عنصری است که از میان منظومه‌های داستانی او قسمتی

از «وامق و عذرا» موجود است . یکی از شاعران همعصر عنصری بنام «عیوقی» يك داستان عربی را بیارسی نظم کرده و نام آنرا «ورقه و گلشاه» نهاده است و این داستان در دورانهای بعد چند بار بفارسی و ترکی بنظم کشیده شد . اندکی بعد ، در آغاز عهد سلجوقیان شاعر توانایی بنام فخرالدین اسعد گرگانی يك داستان کهن ایرانی را بنام «ویس و رامین» بازبانی شیوا بشعر در آورد و این منظومه که بزودی در میان پارسی زبانان شهرت یافت وسیله‌ی برای ترغیب و تشویق نظامی گنجی‌ی شاعر بزرگ پایان قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری بنظم داستان مشهور خسرو و شیرین گردید چنانکه ورقه «گلشاه» عیوقی همین شاعر بزرگ گنجی را بنظم يك داستان مشهور عربی یعنی لیلی و مجنون و اداری کرد و عمل فردوسی در منظوم ساختن داستان اسکندر (جزو شاهنامه) محرض گوینده گنجی در ایجاد دو منظومه شرفنامه و اقبالنامه گردید . نظامی داستان بهرام گور را هم که از دیرگاه میان ایرانیان رائج بود بنام هفت گنبد بر داستانهای مذکور افزود و در سرودن همه این داستانها چنان مهارتی نشان داد که شیوه او تا زمانهای نزدیک بعهد ما مورد تقلید داستانسرایان ایرانی قرار گرفت .

در سایر انواع شعر که پیش ازین بر شمرده ایم، استادان بزرگی در این عهد ظهور کرده اند که مهمترین آنان دسته شاعران عارف پیشه ایرانی بوده اند . نظم مثنویها و غزلهای عرفانی در همین دوره بوسیله ستایی غزنوی شاعر استاد قرن پنجم و ششم (م ۵۳۵ ه) آغاز شد و او بر اثر وسعت اطلاعات خود در مباحث مربوط بتمدن اسلامی و تصوف ایرانی ، و همچنین بیاری طبع مقتدر و توانایی که داشت توانست

منظومه‌هایی مانند حذیقه الحقیقه و طریق التحقیق و سیر العباد که هر سه از شاهکارهای جاویدان شعر عرفانی فارسی است، بیادگار بگذارد. غزل‌های عرفانی و نوع دیگری از همین غزل‌ها بنام «قلندریات» هم بهمت سنایی غزنوی در تاریخ ادبیات فارسی مقام خاصی یافت و او علاوه بر اینها قصیده‌های غرای فصیحی درباره مسائل عرفانی و نیز در اندرز و وعظ ساخت که بعد از او سرمشق بسیاری از گویندگان قرار گرفت.

کار سنایی را در ساختن منظومه‌ها و غزل‌ها و قصاید عرفانی، شاعر توانای دیگری در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری دنبال کرد و او عطار نیشابوری (م ۶۱۸ ه) است که مثنویهای اسرارنامه و مصیبت‌نامه و چندین منظومه دیگر از او مشهور است و از آن میان مثنوی منطق الطیر از جمله شاهکارهای کم‌نظیر زبان فارسی است.

در شعر قرن هفتم و هشتم، قصیده بتدریج از رواج می افتاد و جای خود را به غزل‌های عاشقانه و عارفانه و منظومه‌هایی می داد که حاوی افکار اجتماعی و حکایات و قصص کوتاه باشد. داستانهای منظوم این دو قرن غالباً بتقلید از نظامی و آثار او سروده می شد. دوتن از بزرگترین داستان پردازان این عهد که منظومه‌های متعدد شیوایی در این فن دارند امیر خسرو دهلوی (م ۷۲۵ ه) و خواجوی کرمانی (م ۷۵۳ ه) هستند. شاعر نخستین که اصلاً از اهل ماوراء النهر بود در هند زاده شد و همانجا زبردست مشایخ صوفیان چشتی، خاصه نظام الدین اولیاء تربیت یافت. از مثنوی‌های مطلع الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، آیینة سکنندری، هشت بهشت و قران السعدین مشهور است. خواجو که در غزل و قصیده نیز استاد عهد خود بود چند مثنوی معروف دارد مانند

روضه الانوار، کمال نامه، گل ونوروز، گوهر نامه، همای و همایون و منظومه‌ی عشقی و حماسی بنام سامنامه.

سه تن از شاعران استاد این دوره یعنی جلال الدین محمد بلخی معروف به مولوی (م ۶۷۲ هـ) و سعدی شیرازی (م ۶۹۱ هـ) و حافظ شیرازی (م ۷۹۱ هـ) از جمله بزرگترین گویندگان ما و در ردیف دو شاعر بسیار بزرگ دیگر یعنی فردوسی طوسی و نظامی گنجیه‌ی هستند. سعدی، گذشته از ارزشهای انکارناپذیرش در انواع مختلف شعرونثر، استاد مسلم و بی بدیل در سرودن غزلهای عاشقانه است. این غزلها که گاه چاشنی عرفان نیز دارد، بازبانی فصیح و مقرون باعجاز و با مضامین بی سابقه و بدیع خود بمنزله زیباترین گلهای بوستان ادب فارسی هستند و هنوز هم هیچیک از سخن شناسان پارسی گوی با همه آزمایشهایی که کرده اند، نتوانسته اند غزلهایی بدان روانی و شیوایی و زیبایی پدید آورند که الحق «حد همینست سخندانی و زیبایی را». علاوه بر این سعدی در ذکر مواعظ و اندرز و حکمت و بیان امثال و قصص اخلاقی در اشعار روان و ساده از شاعرانیست که کمتر نظیر و شبیهی در ادب فارسی یافته است. نظرهای اخلاقی و تربیتی سعدی نمودار کاملی است از اندیشه‌های تحول یافته ایرانیان در دوران تمدن اسلامی و به همین سبب هم هنوز هیچیک از مبانی فکری او در میان جامعه مسلمان ایران تغییر اساسی نیافته و تعلیماتش بصورت سرمشقه‌های تربیت و اخلاق در آمده و رایج است.

جلال الدین محمد بلخی سراینده منظومه مشهور به مثنوی، و مجموعه غزلیات معروف به دیوان غزلیات شمس تبریزی، از مشاهیر

مشایخ تصوف و از شاعران و متفکران نامبردار جهانست که در نظم و نثر پارسی استاد و دارای زبانی فصیح و تسلطی حیرت انگیز در بیان معانی عرفانی و حکمی بزبان ساده همراه با تمثیلات و استشهاد بآیات و احادیث و اخبار است. وی علاوه بر آثار منظوم خود مجموعه هایی از مجالس و مکتوبها دارد و قسمتی از مجالس او بوسیله پسرش سلطان ولد بنام « فیه مافیه » تنظیم یافته و حاوی مطالب عالیۀ عرفانی و تربیتی است.

بزرگترین شاعر اواخر عهد مذکور که در قرن هشتم هجری می زیسته، و از سرآمدان شعر فارسی شمرده می شود، شمس الدین محمد حافظ شیرازیست. وی متفکر و عارف محقق است که افکار و مضمونهای عالی عرفانی و فلسفی خود را با چیره دستی و مهارتی عجیب در غزلهای نغز آبدار بیان کرده و بر اثر قدرت فراوان خود در سخنوری غالباً مطالب طولانی مهم را در ابیات کوتاه آورده و آنها را با ترکیبات تازه و بدیع و بی سابقه همراه نموده است بنحوی که کلام او در عین اشتغال بر افکار بسیار بلند با فخامت و شکوهی خاص همراه است و به همین سبب از جمله زیباترین آثار ادبی فارسی شمرده میشود.

غیر از این چند شاعر بزرگ قرن هفتم و هشتم هجری، در آن دوران عدۀ کثیری از گویندگان بزرگ ما می زیسته اند که برخی مانند فخرالدین ابراهیم عراقی (م ۶۸۸ ه) و اوحدی مراغی (م ۷۳۸ ه) و ابن یمین فریومدی و سلمان ساوجی (م ۷۷۹ ه) هر یک بسببی در تاریخ ادب فارسی بسیار مشهورند.

دو قرن هفتم و هشتم هجری در تاریخ نثر فارسی نیز دارای ارزش

واعتبار خاصی است : بعضی از نویسندگان ابن دوره دنبال شیوة نثر مصنوع مترسلان سابق را گرفته و در آن راه پیش رفتند. بزرگترین استاد نثر در این سبک عظاملك جوینی (۸۱۴هـ) صاحب تاریخ جهانگشاست که اثر او علاوه بر ارزش تاریخی یکی از آثار ادبی بزرگ فارسی نیز محسوب می گردد. از میان کسان دیگری که این شیوه را دنبال کردند شهاب الدین عبدالله معروف به وصاف الحضرة بسبب مبالغه‌بی که در ایراد صنایع مختلف و استفاده بسیار از زبان عربی در انشاء فارسی داشت نتوانسته است در شمار نویسندگان بزرگ ما در آید. کتب و آثار این عهد بنثر فارسی بسیار است و خواننده باید برای کسب اطلاع درباره آنها بکتابهای تاریخ ادبی مراجعه کند لیکن هنگام بحث در تاریخ نثر این دوران نمی توان از سعدی که کتاب «گلستان» او در زمره شاهکارهای جاویدان نثر فارسی است صرف نظر نمود. گلستان کتابیست تربیتی و اخلاقی بنثر مخلوط بانظم: در این کتاب سبک میان نثر مصنوع و مرسل که غالباً همراه بایندهای موزون و مسجع است مورد استفاده قرار گرفته و نویسنده صنایع لفظی را فقط تا آنجا که به زیبایی کلام آسیبی نرساند بکار برده است.

ارزش دورانهای بعد یعنی قرون نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم هجری در نظم و نثر بپایه دورانهای پیشین نمی رسد و با این حال میتوان در این دوره متمدن نام شاعران بزرگی از قبیل نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۹۸هـ) و کلیم کاشانی (۱۰۶۱هـ) و صائب تبریزی (۱۰۸۸هـ) و نظایر آنان که هر یک بسببی در شعر فارسی طرف توجهند باز خورد، لیکن روشی که در میان شاعران قرنهای ۱۰-۱۲ هجری رایج و بیشتر

متوجه مضمون آفرینی و گنجاندن نکته های باریک در ابیات خود بود، وقتی بمبالغه کاری کشید، شعر فارسی را از طریق طبیعی و مطبوعیت ذاتی آن خارج ساخت و عبارت دیگر بابتدال و سستی کشانید و نتیجه آن شد که از اواخر قرن دوازدهم بعضی از گویندگان را که در اصفهان مجتمع بودند مانند مشتاق و میرز انصیر و هاتف و امثال آنان بر آن داشت تابشیوه متقدمان در سخنوری بازگردند و دوره یی را که بدوره بازگشت ادبی مشهور است، در نظم و نثر بوجود آورند .

دردوره بازگشت شاعرانی از قبیل فتحعلیخان صبای کاشانی ، سروش اصفهانی ، قاتانی شیرازی، وصال شیرازی، نشاط اصفهانی و نظایر آنان سعی وافیه بتقلید سخن قصیده سرایان و غزل گویان پیشین کردند و الحق کارشان جز اعاده سخن و تجدید مضامین و افکار پیشینیان چیزی نبود ، لیکن در پایان این دوره یعنی در قرن چهاردهم هجری ارتباط بااروپا و نشر افکار و علوم جدید و رواج تعلیمات بروش اروپاییان و شیوع افکار انقلابی علیه حکومت استبداد و تأسیس روزنامه ها و مجلات و ترجمه و نشر آثار منظوم و منثور ادبای مغرب زمین ، و بروز جنگهای بین الملل اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م) و دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵ م) و تشکیل احزاب و مجامع سیاسی و فرقه های گوناگون اجتماعی همگی منجر بتغییر شیوه زندگانی و کیفیت تلقی حیات و نحوه تفکرات گردیده و ازین راه در نظم و نثر فارسی تغییرات عمده یی راه جست و وقتی همه این عوامل باانقلاب شاه و ملت که از بهمن ماه سال ۱۳۴۱ به همت شاهنشاه آریامهر و همگامی مردم و به رستاخیز ملی انجامید

وضع کاملاً جدیدی را در نظم و نثر و حتی در زبان فارسی بوجود آورد
که مسلماً بمتایج بسیار تازه‌یی در شیوه تفکر و سبک شاعری و نویسندگی
فارسی خواهد انجامید .